



بِسْمِ اللَّهِ

مدیر مسئول: فاطمه تندگویان
سر دبیر: کبری ساسانی
مدیر تحریریه: مهیار زاهد
گروه تحریریه: زهرا موسوی، الهام ارجمند، رویا معصومی، نگار رحیمی، مریم توسلی،
مجتبی گلپور
گزارشگر: سمیرا باباجانیپور
گرافیک و صفحه آرایی: رضا یعقوبی
عکاسان: زهرا کلانتری، محمد جهان بیگری
با تشکر از جناب آقای محمد حسین متولی (مدیر مسئول) و همکارانشان در نشر الگو
تلفن های تماس با بنیاد: ۴۴۶۳۱۳۱۳ - ۴۴۶۶۱۵۱۵
روابط عمومی: داخلی ۲۴
نمابر: داخلی ۱۹

نشانی: جاده مخصوص کرج نرسیده به
شهرک اکباتان، کوی بیمه سوم، خیابان
شهید عظیمی، نبش کوچه مهرداد پلاک ۲

شماره حساب بانک پارسیان به نام
بنیاد نیکوکاری رایحه ۸۱۱۲۳۹۸۳

www.rayeheh.ir
info@rayeheh.ir





نیایش.....	۵
سخن نخست.....	
اینجا رایحه است.....	
شاخه گلی برای گل.....	
دستان مقدس.....	
بهشت همین جاست.....	
دستهای مهربانی.....	
گزارش اردوی آدران.....	
دور هم چه خبر.....	
کارگاه‌های تابستان.....	
ستاره‌های درخشان.....	
گزارش.....	
ستاره‌های درخشان (۲).....	
گفتگو با داوود منفرد.....	
داستان.....	
خداحافظ رایحه.....	
نسیم محبت.....	
بهار دلها.....	
مادرانی از جنس آفتاب.....	
به آرزوها فکر نکن.....	
فرم حمایت مالی بنیاد.....	



الهی! باز آمدیم با دو دست تهی چه باشد اگر مرحمی بر خستگان نهی
 الهی! گرفتار آن دردم که تو دوی آبی و در آرزوی آن سوزم که تو سرانجام آبی
 الهی! هر دلشده ای با یاری و غمگساری و من بی یار و غریبم
 الهی! چراغ دل مریدانی و انس جان غریبانی، کریمآسایش سینه محبانی و نهایت همت قاصدانی
 الهی! جرم من زیر حلم تو پنهان است و تو پرده عفو خود بر من گستران
 الهی! عاجز و سرگردانم، نه آنچه دانم دارم و نه آنچه دارم دانم
 الهی! بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را به بلای خود گرفتار مکن
 الهی! چون به تو بنگریم شاهیم و تاج بر سر و چون بخود نگریم خاکیم و از خاک کمتر
 الهی! هر کس تو را شناخت هرچه غیر تو بود بینداخت



انتظار یعنی همیشه امید، همیشه چشم به راه بهار

کنجاو می‌کند تا به انسان‌ها نظاره کنم، تا نیازهای آنان را دریابم، توان‌هایشان را افزایش دهم و از ناتوانی‌های آنان بکاهم. اما من این نیروها را نه از خود، بلکه از توجه خدایم دارم که تو نماینده او روی زمینی و از یمن وجود توست که زمین ما را تاب می‌آورد. ای آنکه سال‌ها است گفته‌اند از سلاله نبی (ص) خواهی آمد و سیاهی را نور خواهی بخشید، ما چشم به راهیم. زیرا می‌دانیم که از حضور توست که سردی‌ها و سیاه‌ی‌های زمستانی خواهد رفت و گرمای زندگی بخش بهاری خواهد آمد. می‌دانیم که بهاران نشانه‌ای است از آمدن تو، اما بهاران هر بار می‌آیند و می‌روند و تنها تو هستی که بهار جاودانه را برای دل‌های تنها و مشتاق به ارمغان می‌آوری.

ای آنکه سال‌ها است در تعلیم منور ادیان وعده حضورت را نوید داده‌اند. همه سراغ تو را می‌گیرند، سراغ مهدی فاطمه را که

تو می‌آیی، می‌دانم. تو می‌آیی، درست مانند بهاری که هر سال می‌آید. اما تو نه هر سال، که تنها یک بار خواهی آمد، آن هم هنگامی که دل‌های ما زمستان را پشت سر گذاشته باشد و آماده قدم‌های تو باشد تا بهار را برای ذهن‌ها و فکرهای زمستان زده ما فراهم کرده باشد. اما در آن سال و در آن یک بار، بهاری که تو می‌آوری، برای همیشه خواهد ماند و جایش را به فصل‌های زرد و سرد سال نمی‌دهد.

تو یگانه‌ای. تو تنها کسی هستی که همه فصل‌ها دلواپس اویند، فصل‌هایی که بی تو نه رنگی دارند و نه جلایی. اصلا چه می‌گویم، تو بهار جان‌هایی، یگانه بهار هستی پس از آن سال‌ها غربت انسان روی زمین وقتی امامش از نظرها غایب شد.

تو می‌آیی و من می‌دانم و این امید است که پاهای مرا به رفتن گرم می‌کند، به دست‌های من نیرو می‌دهد و چشم‌های مرا



اکنون منتظر عالم است. هر کس به زبان خود، به زبان دلش که زبان زبان‌هاست از تو سخن می‌گوید، تویی که خود همه زبان‌ها را می‌دانی و می‌آیی تا پاسخ این همه چشم‌نگران و زبان دعاگویان را بدهی، پاسخی که بشر در طول تاریخ در جست و جوی آن بود و هست.

در گردش روزهای نابسامان زندگی که شوق گریستن بر ما مستولی می‌شود، در این سیر مدور، چشم به انحنای افق داریم تا مردی برآید از نور که تصویر او در کویر ذهنمان غنچه‌های تبسم می‌رویاند. گویی در این زندگی که گاه دشوار می‌شود و عنان از ما می‌ستانند، در این مسیر گاهی سنگلاخی که حتی روح‌های بزرگ نیز نیازمند تکیه گاهی و ستونی برای پناه آوردن، تجدید نیرو کردن و قوت گرفتن هستند، این یاد و خاطره تو و شوق آمدن توست که ما را تازه، زنده، وزنده و سرزنده نگه می‌دارد.

ای که نامت مهدی است، اکنون عشق اندک اندک رنگ می‌بازد و غریبانه‌تر از همیشه به کنجی نشسته و با حسرت به این همه بیهودگی اشک می‌ریزد. می‌دانیم خواهد آمد، می‌دانیم، درست مانند همین بهاری که پیش روی ماست. تو می‌آیی و آنگاه بار دیگر زمین معنای گرمای خورشید عدالت، ایمان و برادری و

برابری را خواهد فهمید.

زمزمه آمدنت را زلالی جویباران خبر می‌دهند، درست مانند همین جویبارانی که اندکی دیگر، با ذوب شدن برف‌ها در کوهساران جاری می‌شود. گویی زمزمه این جویباران صدای گام‌های توست که از کوچه‌های تاریخ می‌آید و فردای ما را روشن می‌کند. هر غنچه این بهار، هر اشعه این خورشید بهاری، هر نسیم روح بخشی که این فصل بهار با خود دارد، و هر زمزمه و هر عطر و رنگ و برگ، بهانه‌ای است که تو را به یاد ما آورد، تو، که بهار ایمانی.

اکنون، در انتهای این زمستان و در ابتدای این بهار زمینی، بهاری که حاصل گردش زمین دور خورشید است، نه حاصل گردش ما دور منبع الهی نور ایمان، اکنون سلام بر تو.

سلام بر هجرت بزرگ تو که همه تاریخ را درنور دیده است. ما وعده تو را از کلمات وحی یافته‌ایم که روزی خواهی آمد و بندگان صالح خدا قدرت را در زمین وارث می‌شوند (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) و البته که ما به سیره مکتب‌مان به انتظار می‌نشینیم.

(فانتظروانی معکم من المنتظرین) (یونس/۲۰) و نذر می‌کنیم

بر نزدیکی ظهور.

بیا که در همیشه تاریخ و در کوچه‌های تنگ و دلگیرانه نا
امیدی، فانوس یاد تو فضای ذهن‌مان را می‌افروزد. تو خواهی
آمد، می‌دانیم.

مگر می‌شود راه کهکشان نور را سد کرد. مگر می‌توان در برابر
خورشید دیوارکشی و یا مگر می‌توان خورشید را در محاصره
ابر گرفت.

اکنون تند بادهای معصیت از هر سو می‌وزد و برگ‌های نیایش
ما را به خاک می‌افکند. ناجی می‌طلبیم، باز مانده موخر هادیان،
مهدی بیا. واژه‌ها همه، در زیر آبخار مهر تو غسل تقرب
می‌جویند.

انتظار یعنی امید، نباید ناامید زیست. باید شکوفه‌های ایستادگی
را در کویرستان بی‌مهری پاشید.

باید فرهنگ‌نامه امید و آرزو را به حجم کثیر تکثیر کرد. والیس
الصبح بقریب را لحظه لحظه تداعی کرد.

باید با کشکول عشق تو بر پشت، با پاهای پر آبله در کویرستان
این دشت، بذر امید و ایمان کاشت. زیرا که می‌دانیم فصل رویش
نزدیک است و ما دوباره شکوفا خواهیم شد.

فاطمه تندگویان



ما و کارهایمان

بنیاد نیکوکاری رایحه تحت پوشش داشتن کامل بیش از ۳۰۰ خانواده «زن سرپرست» با مجوز وزارت کشور از سال ۸۳ فعالیت خود را آغاز کرد. فعالیت های این بنیاد به محوریت دانش آموزان مستعد خانواده های «زن سرپرست» با ناکید بر تحصیل فرزندان دانش آموز، مهارت آموزی مادران و فرزندان فارغ التحصیل آنان و کاریابی و کارآفرینی برای آنان انجام می شود. در ادامه به بخشی از فعالیت های بنیاد که همزمان حمایت ها و هدایت های تحصیلی فرزندان این خانواده ها است، پرداخته می شود. زیرا این خانواده ها به دلیل مشکلاتی که دارند، اغلب فرزندان آنان از راهنمایی های تحصیلی و یا حمایت هایی از این دست بی بهره هستند. از این رو رایحه با این فعالیت ها توانسته است بار بزرگی را از دوش سرپرستان این خانواده ها بردارد این کار جز با همراهی بسیاری از مددکاران و همکاران که بی دریغ و بی مزد مادی به یاری رایحه شتافتند، ممکن نمی شد.



بخش تحصیلی

گروه تحصیلی بنیاد نیکوکاری رایحه در سال تحصیلی ۷۹۸۰ فعالیت خود را شروع کرد. این فعالیت‌ها تاکنون به منظور رسیدن به اهداف زیر ادامه داشته است: بالا بردن سطح تحصیلی دانش آموزان تحت پوشش، در مقاطع تحصیلی مختلف.

تغییر نگرش فرهنگی خانواده‌های تحت پوشش، نسبت به امور تحصیلی.

پیشگیری از افت تحصیلی دانش آموزان.

ارتقای بهداشت روانی دانش آموزان.

افزایش انگیزه در دانش آموزان.

توجه ویژه به تقویت علمی دانش آموزان پایه ابتدایی.

فراهم کردن امکانات لازم برای ورود دانش آموزان مقطع پیش دانشگاهی و هنرستان در دانشگاه‌های معتبر کشور.

ارتقای مهارت‌های زندگی دانش آموزان

این بخش به منظور رسیدن به اهداف فوق الذکر، فعالیت‌های زیر را با همکاری‌های اساتید مجرب و استفاده از حمایت‌های خیران محقق می‌کند:

برگزاری کلاس‌های تقویتی، در دو مرحله و در پایان هر نیم سال تحصیلی.

ترغیب دانش آموزان به شرکت در کلاس‌های تقویتی و درآزمون‌های آزمایشی.

برگزاری کلاس‌های درسی آمادگی برای کنکور.

برگزاری جلسات و کارگاه‌های اعتماد به نفس و خود باوری.

ارائه خدمات مشاوره تحصیلی.

برگزاری اردوهای علمی، فرهنگی و تفریحی.

دراختیار گذاشتن کتاب‌های کمک آموزشی، تستی و غیره به دانش آموزان مددجو.

معرفی دفترداران گروه تحصیلی

پس از پذیرش دانش آموزان از سوی مسئولان مربوطه، همه مدارک تحصیلی دانش آموزان در مقاطع تحصیلی مختلف دریافت می‌شود.

عمده وظایف دفترداران گروه تحصیلی که پس از پیوستن پرونده جدید به پرونده‌های دیگر صورت می‌پذیرد، به این شرح است:

بررسی و رسیدگی تغییرات لازم پرونده‌های تحصیلی، اعم از تغییر در آدرس محل سکونت و شماره تلفن مددجویان.

دریافت کارنامه مربوط به هر نیم سال تحصیلی و قرار دادن آن در پرونده مربوطه و اعلام موارد ترخیص دانش آموزان.

در بخش تحصیلی بنیاد نیکوکاری رایحه علاوه بر کادر اصلی و اداری، جوانانی علاقه مند و پیگیر حضور دارند

که وظیفه و هدف اصلی آنان حفظ و تحکیم پیوند دانش آموزان مددجو با رایحه است. هر دانش آموز

پس از گذراندن مراحل واحد پذیرش، و ورود به بنیاد، با تشکیل پرونده تحصیلی با گروه و به ویژه پشتیبان

مقطع تحصیلی خود آشنا می‌شود. ارتباط میان پشتیبان



تحصیلی، و دانش آموز در نخستین جلسه ملاقات با عنوان جلسه معارفه، که معمولاً تا یک هفته پس از اضافه شدن پرونده دانش آموز جدیدالورود به مجموع پرونده‌های آن مقطع اتفاق می‌افتد، شروع و تا پایان همان سال تحصیلی ادامه می‌یابد. پشتیبان تحصیلی در جلسه معارفه، ضمن شرح فعالیت‌ها و اهداف خیریه رایحه به معرفی خود و چگونگی رابطه، نوع خدمات و انتظارات تاپایان سال تحصیلی می‌پردازد. او به طور کلی دانش آموز را با محیط گرم و صمیمانه رایحه آشنا و علاقه مند می‌کند. در پایان جلسه معارفه فرمی حاوی سئوالات مختلف که باهدف شناخت بیشتر پشتیبان از دانش آموز و به منظور اطلاع از خواسته‌های مددجو تهیه شده است، از سوی پشتیبان به دانش آموزن ارائه شده و تعهدی نیز برای همکاری دانش آموز با گروه تحصیلی، در زمینه‌های مختلف اعم از حضور در جشن‌ها، کلاس‌های تقویتی، جلسات تحصیلی و برنامه‌های فرهنگی گرفته می‌شود. پس از آن پشتیبان، با توجه به شناختی که از مجموع جلسه معارفه، مطالعه، پاسخ به سئوالات، حاصل شده است، برنامه و چگونگی ارتباط خودو دانش آموز را تنظیم خواهد کرد.

فعالیت‌ها و وظایف پشتیبان تحصیلی به شرح زیر صورت می‌پذیرد:

تماس پشتیبان تحصیلی، به طور میانگین هر ۱۰ روز یک مرتبه بادانش آموز، به منظور صحبت و تبادل نظر، درباره

شرایط درسی.

پیگیری و رفع مشکلات دانش آموز، اعم از کمبود کتب درسی وضعف درسی.

رابطه مستقیم و مداوم با مددکار دانش آموز و تبادل نظر، به منظوراطلاع از شرایط خاص و خانوادگی دانش آموز و کمک به حل مشکلات مشترک.

اعلام زمان شروع کلاس‌های تقویت درسی، که از سوی مسئولان گروه تحصیلی تنظیم و ارائه شده‌است.

بررسی و تحلیل وضعیت تحصیلی دانش آموز، پس از دریافت کارنامه هر نیم سال تحصیلی و پیگیری علل افت‌های احتمالی و تلاش در جهت آن.

برگزاری برنامه درسی گروهی و شخصی برای دانش آموزان. برگزاری کلاس‌های خصوصی، برای دانش آموزان دارای شرایط خاص خانوادگی و تحصیلی.

تنظیم جلسات تحصیلی با دانش آموزان، قبل و بعدازهر نیم سال.

تنظیم جلسه مشاوره با مشاوران خیریه، درشرایط خاص برخی از دانش آموزان.

ارائه راهنمایی‌های مورد نیاز دانش آموزان، در خصوص انتخاب رشته و تحصیل.

داشتن ارتباط مداوم با مادران دانش آموزان، به خصوص دانش آموزان ضعیف.

تحلیل وضعیت هر دانش آموز در پرونده تحصیلی.

در مراسمی از معلمان گروه تحصیلی بنیاد رایحه قدردانی شد

بخشیدن؛ شرط به دست آوردن

بخش تحصیلی بنیاد رایحه همچون سال‌های گذشته به مناسبت روز معلم و به پاس خدمات بی‌ریای معلمان، با اهدای هدیه‌ای کوچکی به آنان سعی کرد تا گوشه‌ای کوچک از زحمات آنان را ارج نه‌د و همدلی و همراهی آنان را قدر بداند. البته شرایط معلمان بنیاد رایحه قدری متفاوت است. زیرا آنان با نیتی خالص و بدون چشمداشتی برای آموزش آنانی که دیگر امیدی برای آموختن ندارند و یا زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی آموزش از آنان دریغ شده است، پیشگام شده‌اند. به همین دلیل است که می‌توان گفت معلمان بنیاد رایحه، خالصانه فعالیت می‌کنند و اجر و مزد کار خود را سرمایه آخرت خود می‌دانند. آنان چهره‌های نابی هستند که مددجویان و آموزندگان این





بنیاد را به عنوان انسان‌هایی قلمداد می‌کنند که توجه و آموزش آنان باعث گشایش دریچه‌های زندگی برای آنان می‌شود. به عبارت دیگر آنان می‌دانند که در صورت وجود این آموزش، می‌توان انتظار داشت که این افراد توانایی خلق آینده‌ای بهتر را برای خود داشته باشند. البته باید توجه داشت که همانطور که گفته شد، این افراد مزد مادی و مالی برای فعالیت‌های نمی‌گیرند و تمام تلاش و زحمات خود را هدیه‌ای خالصانه و خداپسندانه برای رضای خدا و موفقیت خلق او می‌دانند. برای آشنایی برای فعالیت این معلمان، با یکی از آنان، یعنی آقای فدایی فرد که یکی از معلمان فعال گروه تحصیلی است، گفت و گو کردیم که در ادامه می‌خوانید.

رایحه: هدف شما از همکاری با خیریه چیست؟
فدایی فرد: اعتقاد من این است که این کار به نوعی زکات علم است. همیشه هدف از هر کاری کسب درآمد نیست. همه ما روزانه کارهای زیادی انجام می‌دهیم و تلاش می‌کنیم که این کارها تاثیرگذار باشند. همه انسان‌ها هدف‌های مشترک دارند که قطعاً هر چه خالصانه

تر باشد، اثرش هم مثبت و ماندگار است.
رایحه: چند سال است که با رایحه همکاری می‌کنید؟
فدایی فرد: دقیقاً خاطریم نیست، اما فکر می‌کنم شهریور ۸۳ یا ۸۴ بود که همکاری خود را با این بنیاد شروع کردم. کار در رایحه همیشه دغدغه فکری و روحی من بوده و است و سعی کردم تا جایی که وقت و زمان اجازه می‌دهد، خودم یا دوستانم در بنیاد باشیم و وقت بیشتری برای بچه‌ها بگذاریم. واقعاً کار در رایحه کاری منحصر به فرد است.

رایحه: چه صحبتی برای معلمان دیگر دارید؟
فدایی فرد: نیازی به ترغیب و تشویق نیست. به نظر من اگر کسی از وجود چنین خیریه‌هایی مطلع باشد، در این امور همکاری می‌کند. در واقع خواسته قلبی همه است و این یک الهام درونی است. البته به وقت و زمان آن شخص بستگی دارد. اگر کسی وقت بیشتری داشته باشد، قاعدتاً وقت بیشتری صرف بچه‌ها می‌کند. چه بسا معلمانی هستند که به صورت ناشناس در خیریه‌ها مشغول کار هستند. کار در موسسات خیریه نوعی

پس از گفت و گو با آقای فدایی فرد، آقای «نظری» معلم دلسوز دیگری که به اتفاق همسرش با این مجموعه همکاری دارد میهمان دیگر ما بودند. بعد از آنان خانم‌ها شهبازی، امینی، شاکری، توکلی، علی‌خانی، محمدی، صفی‌خانی، کریمی و آقایان ابراهیمی و احمدیان مهمانان دیگر این مراسم بودند. این عزیزان همکاری باخیریه رایحه را از اتفاقات مهم زندگی خودشان می‌دانستند، کاری که به آنان انرژی مثبت می‌دهد. این دوستان اجر معنوی این کار سرمایه‌ای برای آخرتشان می‌دانند. به راستی نیز هیچ چیزی نمی‌تواند جایگزین صفای دل شود که از کارکردن بی مزد و منت برای کودکان نیازمند حاصل می‌شود. باید بدانیم که نیاز این کودکان، همیشه پول و یا نیازهای مادی نیست. در بسیاری از موارد، آنان نیازمند دستانی هستند که راه رفتن را به آنان بیاموزند، نه اینکه صرفاً با کمک آن دست‌ها راه بروند. آنان می‌خواهند که شیوه‌های زندگی و حضور در جامعه را بیاموزند تا سربرار جامعه نبوده و راه خود را به عنوان انسانی مستقل بیابند.

انفاق کردن است. در قرآن کریم هم به این مساله اشاره شده است که اگر انفاق کنیم، مورد انفاق بیشتر دیگران قرار می‌گیریم. همیشه شرط به دست آوردن بخشیدن است. هرچه بیشتر ببخشیم، از منشا خیر بیشتر دریافت می‌کنیم.

رایحه: نسبت به بچه‌هایی که به آنان درس می‌دهید، چه حسی دارید؟

فدایی فرد: بچه‌ها را دوست دارم و از وجودشان لذت می‌برم. نمی‌دانم شاید این علاقه یک طرفه باشد، شاید هم دو طرفه. سعی می‌کنم ارتباطی عاطفی داشته باشم. در واقع احساس قلبی خوبی دارم و در کاری که رضایت قلبی وجود دارد، خیر و برکت نیز هست و صد در صد ماندگار است.

رایحه: آیا خاطره خاصی دارید که بیان کنید؟

فدایی فرد: نه خاطره خاصی ندارم. من در این مجموعه از کسی، کم کاری ندیدم. همه دلسوزانه کار می‌کنند و وقت می‌گذارند. من از این که در این موسسه تدریس می‌کنم، راضی هستم و سعی می‌کنم وقت بیشتری بگذارم.

ساخت مجتمع مسکونی برای سکونت خانواده‌های تحت پوشش

است. به این دلیل بررسی‌هایی برای حل این مشکل و تلاش برای یافتن راه‌حل آغاز شد. به دنبال دیداری که مدیرعامل بنیاد با وزیر وقت مسکن و شهرسازی (مهندس سعیدی‌کیا) داشت، این موضوع طرح و از سوی وزیر، دستوری مبنی بر اختصاص زمینی برای احداث واحدهای مسکونی برای خانواده‌های تحت

فکر ساخت مجتمع مسکونی برای سکونت خانواده‌های تحت پوشش از سال ۸۷ شکل گرفت و کار آن نیز در همین سال آغاز شد. در این سال با تحلیلی که درباره وضعیت خانواده‌ها در بنیاد انجام شد، مشخص شد که اصلی‌ترین مشکلی که مانع ترخیص خانواده‌ها از پوشش حمایت‌های مالی بنیاد می‌شود، مسکن





وضعیت پروژه در دی ماه ۹۰

پوشش بنیاد «رایحه» به بنیاد مسکن انقلاب اسلامی داده شد. این موضوع با تشکیل انجمن خیرین مسکن‌ساز همزمان بود که با مشارکت مستقیم بنیاد مسکن در حال شکل‌گیری بود. به همین دلیل از خانم تندگویان برای شرکت در هیات مدیره این انجمن در شرف تاسیس دعوت شد. البته پس از چند جلسه، وی از عضویت در هیات مدیره این انجمن اعلام انصراف کرد. اما تامین زمین پروژه با واسطه انجمن خیرین مسکن‌ساز تهران از طریق بنیاد مسکن انقلاب اسلامی استان تهران انجام‌گرفت.

زمین اختصاص یافت

زمین اختصاص یافته ۶۶۶ مترمربع مساحت دارد که در خیابان امام رضا (ع) در روستای مهرآباد و در جوار شهر رودهن قرار دارد. این ملک اکنون به محدوده شهر رودهن الحاق شده است. با پروانه ساخت ۲۱ واحد مسکونی با نقشه‌های آماده شده از سوی بنیاد بر مبنای واحدهای تک‌خوابه تحویل این بنیاد شد. در نخستین مرحله، نقشه‌ها بازبینی شدند و با تغییراتی

در معماری واحدها، بدون تغییر در سازه ساختمان (که نقشه‌های آن پیشتر تهیه و از سوی بنیاد مسکن به عنوان ناظر تایید شده بود) به ۲۴ واحد شامل ۲۰ واحد ۲ خوابه با متوسط زیربنای مفید ۵۲ مترمربع و ۴ واحد یک خوابه حدود ۳۵ متری تبدیل شد. مجوز افزایش واحدها نیز با همکاری بنیاد مسکن دریافت شد. این ۲۴ واحد در ۳ طبقه و هر طبقه ۸ واحد با ۳ راه‌پله مستقل و در واقع در ۳ بلوک به هم‌چسبیده طراحی شد.

کار ساخت در تابستان ۸۸ و از طریق قرارداد با پیمانکار معرفی شده از سوی انجمن خیرین مسکن‌ساز

تهران آغاز شد. اما در مراحل اولیه با نواقص بسیاری در کار پیمانکار مواجه شدیم که با مشکلات بسیار در نهایت به خلع ید پیمانکار پس از مرحله اسکلت و سقفها منجر شد. تحویل گرفتن کار از پیمانکار قبلی و مذاکره و عقد قرارداد با پیمانکار جدید وقفه ۶ ماهه‌ای در کار ایجاد کرد.

خاک سست و هزینه‌های اضافه

مشکل دیگری که در مراحل اولیه با آن مواجه شدیم، خاک دستی نیمه شرقی زمین بود که منجر به تغییراتی در نقشه و اضافه‌شدن اجباری یک نیم طبقه زیرزمین در این بخش از زمین به مساحت حدود ۲۵۰ مترمربع شد. این افزایش فضا که در برآوردهای اولیه پیش‌بینی نشده بود و در نهایت به انبار تبدیل شد، هزینه‌های اضافی به‌پروژه تحمیل کرد.

مدت کوتاهی پس از آغاز عملیات ساختمانی، زمانی که برای دریافت تسهیلات بانکی با معرفی بنیاد مسکن به بانک مسکن مراجعه کردیم، مشکل دیگری ظهور کرد؛ زمین سند نداشت! بنیاد رایحه زمین را در صورت جلسه‌ای که پیوست قرارداد بود، از بنیاد مسکن تحویل گرفته بود. زمانی که بانک اعلام کرد برای اعطای تسهیلات باید سند زمین موجود باشد، بنیاد مسکن اعلام کرد که سندی وجود ندارد! روند

صدور و دریافت سند حکایت‌های جالبی داشت که در نهایت با حدود ۶ ماه پیگیری و همکاری بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، فرمانداری شهرستان دماوند و اداره ثبت رودهن در نهایت حل شد.

در نهایت مراحل ساخت این مجتمع در اسفند سال ۹۰ به پایان رسید. اما باز هم مشکلات ادامه داشت. در یکی از این مشکلات اداره برق اعلام کرد که تامین ظرفیت برق مورد نیاز این مجتمع باید با هزینه مجری انجام شود! پیگیری‌های بیش از ۸ ماهه بنیاد برای قانع‌کردن اداره برق به انجام وظایف خود در تامین برق در محدوده شهرها به نتیجه نرسید. در نهایت با مشورت بنیاد مسکن مقرر شد با پرداخت هزینه ۲۶ میلیون تومانی، تامین برق واحدها انجام شود که در نهایت در آذرماه سال جاری برق دائمی واحدها برقرار شد. البته قابل ذکر است که از ابتدای سال ۹۰، ۶ واحد از مجموع واحدها مورد بهره‌برداری خانواده‌های تحت پوشش قرار گرفت که از برق موقت کارگاه با هزینه‌بالا و ظرفیت کم استفاده می‌کردند.

اکنون ۱۲ واحد تحویل متقاضیان شده‌است که مراحل تقسیط وام آن‌ها در حال پیگیری است. برای دفع فاضلاب مجتمع نیز با توجه به بافت سنگی و با نفوذپذیری پایین زمین، به ناچار مخزن سپتیک با

ظرفیت حدود ۴۸۰ مترمکعب احداث شد

در احداث این مجتمع تلاش شد حداقل‌های لازم برای یک مجتمع با کیفیت شامل شیشه دوجداره و دیوارهای عایق حرارتی (با توجه به اقلیم سردسیر منطقه)، شوفاژ و پکیج برای گرمایش تامین شود. همه واحدها با کابینت، سرامیک کف و به صورت نقاشی شده تحویل متقاضیان شود و در مقابل از هزینه امور ظاهری مانند نمای ساختمان کاسته شود.

امیدواریم تلاش همکاران بنیاد در مدت ۳ سال گذشته در نهایت منجر به استقلال مالی و حل دائمی مشکل مسکن ۲۴ خانواده استفاده کننده از این واحدها بشود.

در پایان جا دارد از زحمات مهندس حسین عنبرانی و دکتر حمید عنبرانی که با تلاش و یاری آنها پروژه آغاز شد قدردانی کنیم و سپاس فراوان از مهندس امیر عنبرانی که با جدیت و پشتکار ایشان این پروژه به پایان رسید.



در قسمت پایین تصویر، مراحل ساخت سپتیک فاضلات مشاهده می شود



وقتی آرزوی خانه دار شدن یک خانواده به واقعیت تبدیل می‌شود

زندگی زیر سقف نیلی نیکوکاری

صورت رنگ پریده اش را که دیدند گمان کردند زن حالش خوب نیست. حالش خوب نبود. رنگ پریده و تکیده. چشمان گود افتاده و کمر خم شده ای که با چهره جوانش جور در نمی‌آمد. آدرس خیریه رایحه را معلم مدرسه دخترش داده بود. نشانی را سراسر گرفته بود و پرسان پرسان خودش را رسانده بود به محله بیمه. حالا توان حرف زدن نداشت. خستگی کار و بی خوابی و گرسنگی توانش را بریده بود. حالا که این کلمات را برایتان ردیف می‌کنم چند سالی از آن روز می‌گذرد. حالا همه اهالی موسسه خیریه رایحه او را می‌شناسند. خانم سبزی فروش پر انرژی که یک جا بند نمی‌شود و تند تند حرف می‌زند و مدام شکر خدا را می‌کند که آمده خیریه رایحه و اینجا شده است پناه زندگی اش.

خانه‌ای برای خانواده‌های نیازمند

فکر ساخت مجتمع مسکونی برای سکونت خانواده‌های تحت پوشش موسسه رایحه از سال ۸۷ شکل گرفت و کار آن نیز در همین سال آغاز شد. در این سال با تحلیلی که درباره وضعیت خانواده‌ها در بنیاد انجام شد، مشخص شد که اصلی‌ترین مشکلی که مانع ترخیص خانواده‌ها از پوشش حمایت‌های مالی بنیاد می‌شود، مسکن است. بررسی‌هایی برای حل این مشکل و تلاش برای یافتن

همه خانواده‌های تحت پوشش موسسه خیریه رایحه یک روز در ماه دور هم جمع می‌شوند و همین بهانه خوبی بود تا ما هم مهمانشان شویم و برای یک اتفاق مهم با آنها گفتگو کنیم. اتفاقی که باعث شد خانواده‌هایی که از نعمت خانه بی بهره بودند و بخش عظیمی از درآمد ناچیزشان صرف اجاره خانه می‌شد حالا زیر سقف مهربانی خیریه آرام بیاسایند.

راه‌حل آغاز شد. ساخت ۲۴ واحد با امکانات لازم کار چندان راحتی نبود. اما با پیمودن موانع بسیار بالاخره تلاش‌ها نتیجه داد و در حال حاضر ۱۲ واحد تحویل متقاضیان شده‌است که مراحل تقسیط وام آن‌ها در حال پیگیری است.

۲۱ سال مستاجر بودم

خانمی که روبه رویم نشسته آنقدر هیجان برای تعریف از زندگیش دارد که دیگر لازم نیست من سوالی بپرسم. خودش یک نفس حرف می‌زند. متولد سال ۴۶ است و با ۲ دخترش که در مقطع راهنمایی و دبستان تحصیل می‌کنند در کنار همسرش زندگی می‌کند. نمی‌خواهد اسمش را بنویسم. چون می‌گوید با سختی کار می‌کنم تا آبرویم حفظ شود و وقتی زندگیش را روایت می‌کند خوب می‌فهمم که برای حفظ این آبرو خودش را به آب و آتش زده است تا لطمه‌ای به آرامش زندگیش وارد نشود. می‌گوید: «۲۱ سال مستاجر بودم و برای آدمی در شرایط من خانه‌دار شدن چیزی شبیه یک رویا بود. تصورش را هم نمی‌کردم یک روز زیر سقفی زندگی کنم که برای خودم باشد و دغدغه اجاره خانه و اسباب کشی آخر سال و دربه دری را نداشته باشم.»

«شوهرم آبرومند است. برای کاری سرمایه‌گذاری کرده بود اما ورشکسته شد. سنش زیاد است توان کار ندارد

به خصوص که به شدت افسرده هم شده. راستش را بخواهید وقتی شنید به ما خانه داده‌اند گریه کرد.» این جملات را که می‌گوید بغض می‌کند به خصوص که یاد همه کارهایی که برای حفظ زندگیش انجام داده است. چقدر سبزی پاک کرد تا خرج زندگیش را ردیف کند. سبزی‌هایش را خیلی‌ها پسندیدند و همین شد کسب و کارش. خیلی اتفاقی با خیریه آشنا شد از طریق یک معلم. رفته بود مدرسه دخترش، معلم‌ها سرو وضعش را که دیدند نشانی موسسه خیریه رایحه دادند و همین شد مسیری روشن برای زندگی او. می‌گوید: «برای اولین بار که به خیریه آمدم آنقدر حالم بد بود که اولش فکر کردن معتادم. وضعیت جسمی مناسبی نداشتم. کم خوابی و پرکاری توانم را بریده بود. برایم صبحانه آوردند و این شد که من در این خیریه ماندگار شدم. راستش را هم بخواهید سعی کردم با کمک‌های آنها خودم را بالا بکشم. دوست نداشتم سربار شوم. اصلاً هدف خانم تندگویان و دیگر خیران و مسئولان خیریه این است ما که تحت پوشش هستیم را توانمند کنند. برای همین با کمک‌های خیریه امکانات لازم را برای کارم تهیه کردم. الان هم خیلی‌ها مرا می‌شناسند و سفارش کار می‌دهند.»

خانه‌شان کوچک است. همین خانه‌ای که حالا شده خانه آرزوهای بزرگ او و خانواده‌اش. می‌گوید: «خانم تندگویان گفت دوست داری خانه دار شوی؟ فکر کردم



آرزویم برآورده شد

متراژ خانه‌ها زیاد نیست ولی گویا همین خانه‌ها شده
کانون صفا و صمیمت خانواده‌هایی که چرخ روزگار زیاد
به کامشان نچرخیده و رنگ یخ زده‌ای زندگیشان را
احاطه کرده. وقتی از خانواده‌های نیازمند حرف می
زنیم همیشه آنها را دور از خود احساس می‌کنیم و
شرایط زندگیشان را جدا از خود می‌دانیم. شاید حالت

شوخی می‌کند. باور کردنی نبود. ولی یک روز من را به
اتفاق خانواده‌های دیگر بردند سر ساختمان و خانه را
نشانمان دادند. الان هم مدتی است اینجا ساکن شدم.
مقداری پول داده‌ام و بقیه‌اش را هم به یاری خدا از طریق
وامی که خیریه در نظر گرفته پرداخت می‌کنم. نمی‌دانید
با چه ذوق و شوقی وسایل خانه‌ام را چیده‌ام.»

ترحم بگیریم و اگر خیلی سخاوتمند باشیم کمی هم کمک کنیم ولی مرز بین ما و آنها آنقدرها هم طویل و دور نیست. گاه یک اتفاق ساده می‌تواند یک خانواده آبرومند را به سختی نیازمند کند. یک ورشکستگی دور از انتظار یا یک جدایی اجباری و یک اشتباه می‌تواند آرامش یک زندگی را برهم زند. هم صحبت خانم دیگری می‌شوم. جوان است می‌گوید ۳۷ سال دارم و با ۲ فرزندش زندگی می‌کند و همسرش اهل زندگی نبود و او باید مسیر زندگی را تنهایی طی می‌کرد. از حرف‌هایش می‌فهمم که دوست ندارد نیازمندیش را با سرباری معنا کند. دوست دارد توانمند شود و خودش روی پای خودش بایستد. او هم نمی‌خواهد نامش را بنویسم. فقط می‌گوید بنویسم که چقدر سپاسگذار خدا است که زمینه‌آشنایی او را با آدم‌های نیکوکارشهرش مهیا کرده است. او هم از طریق مدرسه فرزندش با موسسه خیریه رایحه آشنا شد. به هر حال اگر کمک‌های این خیریه نبود نمی‌توانست دختر و پسرش را حمایت کند. می‌گوید: «درست است که همراه برایمان سبد کالا تهیه می‌کردند ولی من باید خودم کار می‌کردم تا مستقل شوم. برایم در یک آرایشگاه کار پیدا کردند. کارهای خدماتی بود. راستش را بخواهی اولش نمی‌توانستم قبول کنم. اصلاً باورم نمی‌شد روزی من باید این کارها را انجام دهم. ولی امیدوار بودم. سعی کردم

در کنار کارم چیزی یاد بگیرم. مقدار وام گرفتم و شروع کردم به یادگیری یکی از بخش‌های آرایشی. کم‌کم در سالن‌های مختلف مشتری پیدا کردم. الانم پیگیر یک کار جدید هستم که اگر به یاری خدا نهایی شود می‌توانم شغلی بهتر دست و پا کنم و حقوق بیشتری بگیرم.»

وقتی از ماجرای خانه‌دار شدنش می‌پرسم بی‌معطلی می‌گوید: «بزرگترین آرزوی زندگیم محقق شد. باورم نمی‌شود حالا یک خانه به اسم خودم دارم. هنوز آنجا مستقر نشدم. با هر بدبختی بود مبلغ اولیه را جور کردم. بقیه‌اش هم قسطی است. کار می‌کنم می‌دهم. هنوز آنجا مستقر نشدم. قرار است تا تیر سال آینده به آنجا بروم.»

ما هم یاری کنیم

اگر قرار باشد زندگی آدم‌هایی که امروز به خیریه آمدن را نقل کنم داستانی به بلندی هزار و یک شب می‌شود. داستانی که تلنگری به همه ماست تا یادمان نرود زیر سقف آسمان هستند آدم‌هایی که سقفی برای زندگی ندارند. هستند آدم‌هایی که برای آبرومندیشان تلاش می‌کنند حتی اگر سفره‌شان رنگی نداشته باشد و لباس تنشان کهنه. اما ما هم می‌توانیم دل‌هایمان را با آدم‌های خیری که آستین بالا می‌زنند و خانه‌ای برای این نیازمندان تهیه می‌کنند و کارگشای زندگی‌شان هستند همراه کنیم. این سقف نیلی آسمان برای همه ماست.



نگاهی به مراسم روز کارگر و تجلیل از کارگران نمونه



دستان پینه بسته، اما مقدس مادرانم!

خوشش را در فضایی آکنده از حضور عاشقانی که عشق در رویارویی با آنان زانو می‌زند، احساس کرد. اینجا جایی است که دوازده ماه زحمت و همت مددکاران رایحه در توانمند سازی زنان سرپرست و البته در روز کارگر و جشن برترین‌های آنان دیده می‌شود. البته نمی‌توان از برترین‌ها گفت، زیرا این انتخاب به این معنی نیست که بهتری انتخاب شود؛ اینجا همه کارگران، نمونه‌اند، نمونه‌هایی برای جامعه، نمونه‌هایی که هر یک

اینجا کارگر معنایی دیگر دارد. زیرا کار در اینجا معنای دیگری دارد. اینجا می‌توان نسبت دیگری میان کار و زندگی تعریف کرد، نسبتی که در آن برای خود زندگی است، نه زندگی برای کار. اینجا یکی از معانی کارگر، عاشق است. این جا رایحه‌ای استشمام می‌شود که در فضای انباشته از آن، چیزها و واژه‌ها معنای دیگری دارند، معنایی خاص که تنها در خود رایحه می‌توان آن را سراغ گرفت. می‌توان عطر

رزق و روزی می‌یابد و البته به خود می‌بالد. این زنان با اراده‌ای محکم به موفقیت‌های شغلی رسیده بودند و با غلبه بر مشکلات زندگی پیش رفته بودند. این مشکلات بسیاری را به آسانی از پا در می‌آورد، اما آنان از جنس دیگری بودند، از جنس کوه‌هایی سترگ که مشکلات حتی به دامنه‌های آنها نیز نرسید.

آنان با همه مشکلاتی که داشتند، توانستن را معنایی دوباره بخشیدند و نه تنها در زمینه کاری، بلکه در زمینه‌های تحصیلی نیز به درجات بالایی رسیدند این موفقیت راهکاری برای پیشبرد اهدافشان در زمینه‌ی شغلی آنان نیز بود. باید برای این زنان کاری می‌شد، کاری که شایسته آنان باشد تا هم مشخص شود که آنان الگو هستند و هم بدانند که کسی و یا جایی هست که قدر تلاش‌های آنان را بداند. به همین دلیل رایحه طی برگزاری مراسمی در روز کارگر از این مادران فداکار و موفق دعوت کرد تا با معرفی و توضیحی اجمالی درباره کار و زندگی و نحوه تلاش، ویژگی‌های همت والای خود و نیز عوامل موفقیت خود برای حاضران در سالن مطالبی را بیان کنند.

شور و شوق حاضران

اکنون باید نگاهی به این مراسم هرچند کوچک انداخت که امیدهای بزرگی را در دل‌های حاضران ایجاد کرده،

کتاب زندگی است، کتابی که تا گشوده نشود، خوانده نشده و معنای آن را کسی در نخواهد یافت.

مادرانی با اراده‌ای محکم

اینان مادران بودند که هریک سرپرست یک خانوار و خوانواده بودند، خانواده‌ای که با همت دستان یک زن،



امید به اینکه هستند کسانی که تلاش‌های آنان را می‌فهمند. حاضران با جعبه‌ای شیرینی و هدیه‌ای ناقابل از سوی رایحه وارد سالن شدند. مراسم با حضور مدعوین در سالن آغاز شد. همه مشتاق بودند بدانند که این بار رایحه چه برنامه‌ای برای آنان در نظر گرفته است. زیرا رایحه در این مدت توانسته بود با برنامه‌های مختلف آنان را غافلگیر کند، درست در لحظه‌ای که هیچ کس فکرش را نمی‌کرد.

«دست‌هایت که آیینۀ تلاش روزگارند، پر برکت باد.» این جمله ساده، اما زیبا روی پارچه سفیدی که بالای سن چسبانده شده بود، خودنمایی می‌کرد. وقتی به دستهایشان نگاه می‌کردم، تلاش برای رسیدن را در پینه‌های زمخت آن که نگینی محبت و ایثار بر دست‌های پر مهرشان نشانده بود، می‌دیدم. زیرا مهر مادری تنها تربیت و نوازش فرزندان نیست. او به نگاه نیاز، نمی‌گذارد که اعضای خانواده رنج نداری را نیز به همراه رنج‌های دیگر خود تحمل کنند. وقتی به چشمانشان نگاه می‌کردم، سوسوی امیدی را در دریایی از ناکامی‌ها، زحمت‌ها و رنج‌ها می‌دیدم که همچنان پیش می‌رود و انگیزه‌ای است برای حرکت. باز هم گروه اشتغال و مددکاری دلسوزانه به سوی این مادران زحمتکش آمده بود و مانند سال‌های گذشته و بر حسب وظیفه یاری و حمایتشان می‌کرد.

بازگو کردن رمز موفقیت

در این مراسم خانم تندگویان با اهدای تقدیر نامه‌های مادران و کارگران نمونه و تشکر از تلاش بی‌وقفه و بی‌شائبه آنان، از آنان خواست تا رمز موفقیت کاری خود را برای دیگران بازگو کنند. به این ترتیب هر کس به فراخور حال، زندگی، تلاش و پشتکار مثال زدنی و حتی رنج‌ها و سختی‌هایی که متحمل شده بود، نکات و بخش‌هایی از آنها را برای حضار بیان می‌کرد، بیان کردنی که بیشتر به درد دل شبیه بود. گویی رازهای جاودانگی مادرانه خود را با دیگران قسمت می‌کردند.

آنقدر صحبت‌های آنان شنیدنی و چهره‌هایشان دیدنی بود که همه مجذوب شده بودند. آنان با توجه به مشکلات زندگی، مشغله‌ها و گرفتاری‌های کاری و تلاش برای تامین نیازهای خانواده، تحصیلات خود را ادامه داده و حتی برخی از آنان نیز از دانشگاه فارغ التحصیل شده بودند. به راستی که آنان اراده را به تصویر می‌کشید، اراده‌هایی که در حرف‌ها و چهره‌هایشان پیدا بود. آنان توانسته بودند کمر مشکلات را بشکنند و از آنان چون گذری ساده، عبور کنند. اکنون آنان کوهی بودند که یک تنه بار زندگی را بر دوش داشتند و استوار تکیه گاه دیگران بودند.

آنان چه می‌گفتند

آنان می‌گفتند که در زندگی، با توکل بر خدا، همت، پشتکار و اعتماد به نفسشان، با همکاری از سوی خانواده

و پشتوانه محکمی مانند رایحه توانسته‌اند مشکلات را به زانو درآورده و موفقیت را در دستان خود لمس کنند. یکی دیگر از آن مادران فرشته سرشت که به راحتی می‌شد رد پای روزگار را بر چهره چروکیده و خسته اش دنبال کرد، کمی از خستگی‌ها و ناملایماتی که پشت سر گذاشته و واگویه‌های دل‌دردمندش، این‌طور گفت:

«من سردی و گرمی روزگار را با تمام وجود حس کرده‌ام. با وجود بیماری فرزندم که احتیاج به پیوند کلیه دارد و



یعنی فداکاری و گذشت. "همت، پشتکار و صندوقچه‌ای پر از رازهای بزرگ و کوچک به نام دل."

در ادامه صحبت‌های این مادر نمونه و فداکار، خانم تندگویان به این نکته اشاره کرد که «خانواده‌ها مکرر در آزمون الهی امتحان می‌شوند. برخی با بیماری‌هایی که حتی شنیدن اسمشان قلب هر انسانی را به درد می‌آورد و یا با مشکلاتی که گاه خرد کننده و شکننده‌اند، دست و پنجه نرم می‌کنند، اما باید به یاری خداوند، با همت و تلاش و اراده‌ای محکم از این آزمون‌ها سرفراز و سربلند بیرون بیاییم.

از نظافت خانه‌های مردم شروع کردم

مادر موفق و فداکار دیگری از خودش و دردهایش گفت، از راهی که آمده بود و موانعی بزرگ که از پیش پای استوارش برداشته بود: «من در ابتدا از نظافت منازل و کارگری در خانه‌ها کارم را شروع کردم و بعدها با همکاری گروه اشتغال، غرفه‌ای در میدان تجریش برایم فراهم شد تا به صورت امانی جنس بگیرم و بفروشم. به لطف خداوند و همت دوستان تکیه گاهم در رایحه، فروش بسیار خوبی دارم و درآمد حاصل از این کار چند برابر درآمد قبلی‌ام است. اکنون به لطف و عنایت خدای بزرگ راضی‌ام و زندگی‌ام پر از امید و آرزوست.»

هنگام بیان این حرف‌ها و حتی پس از آن، این مادر اشک

شوق می‌ریخت و از موفقیت‌های فرزندان‌ش می‌گفت و پیاپی از رایحه تشکر می‌کرد. حاضران در سالن با کف زدن‌هایشان او را تشویق می‌کردند.

همت والای مادری دیگر

در انتهای برنامه مادری روی سکو رفت که سن و سال بالایی داشت. شغل او نگهداری از سالمند است. راستش باید به همت والای این مادر کهنسال غبطه خورد که با توجه به سن و سالش، نگهداری از سالمندی را به عهده دارد. او این کار را برای زندگی فرزندان‌ش و تامین آینده آنان انجام می‌دهد، البته با کمک رایحه که زمینه موفقیت او را فراهم کرد. آفرین بر این همه بزرگواری و منش. آفرین بر دست‌های پرتوانتان که عاشقانه عشق می‌ورزند و چرخ سنگین این زندگی را به حرکت درمی‌آورند. همتتان جاوید و دستانتان پر تلاش.

دستان آسمانی همه کارکنان رایحه به ویژه مددکاران و حامیان اشتغال نیز پر توان و جاودان باید که با حمایت بی‌وقفه از خانواده‌ها در کنار مادر، همراهی او در مدیریت خانه و خانواده و بازدیدهای مکررشان، باعث شدند تا مادران و کارگران نمونه چون ستاره‌ای بدرخشند و بر آسمان زندگیشان پرفروغ باشند.

دستان سبز و یاریگرتان را می‌بوسیم و از خداوند برایتان سلامتی و عزت آرزو مندیم.



در اردوی آدران چه گذشت؟

رسیدن به آرزوها محال نیست

صبح است. هیاهو بوی زندگی را به مشام می‌رساند و خنده‌ها طعم دوست داشتنی دوستی‌ها و عاطفه‌ها را مزه مزه می‌کنند. همه به صف ایستاده‌اند؛ پراز اشتیاق، پر از عشق. مادرها، فرزندان، مددکاران و اعضای دیگر خانواده رایحه سوار بر اتوبوس‌ها آماده یک سفر خانوادگی و به یادماندنی هستند. آدران هدیه حامیانی است که یک روز بی دغدغه و پر از آرامش را در دل طبیعت به خانواده‌ی رایحه بخشیده‌اند. صدای آبشار میان صخره‌ها سمفونی آوازی بود که قصه مهربانی و بی‌نهایتی خداوند را تکرار می‌کرد. این جا نه سخن از بحث است و نه اعتراض. همه چیز آبی است. آرام مانند آسمان و گفته‌هایی صمیمانه از ژرفای قلب. کنار مادران که زیر سایه درختان نشست‌اند، می‌روم، با لبخند مهربانشان پذیرایم می‌شوند. به دستان پینه بسته و زحمت‌کش‌شان نگاه می‌کنم، زندگی در خطوط عمیق دست‌هایشان جاریست. به چشم‌های مشتاق‌شان خیره می‌شوم و می‌پرسم: «اگر تنها یک آرزو و خواسته از رایحه





داشته باشید، آن خواسته چیست؟» مادری رد نگاهش را به سوی دخترش می‌رساند: تمام آرزویم موفقیت اوست. دختر باهوشی که استعداد ذاتی و اراده بالایش آینده‌اش را تضمین خواهد کرد... اما افسوس ... تمام این خواسته‌ها و رسیدن به قله‌های موفقیت فقط بستگی به اراده و هوش و خواستن ندارد. پس کاش دست‌های بیشتری بودند که این راه را هموار می‌کردند و برای رسیدن به موفقیت دست حمایت به سوی آنان بلند می‌کردند...!

مادرش حق داشت که نگران آینده دخترش باشد. مادری دیگر نگران بیماری کودکش و داروهای گران قیمتش بود و زنی دیگر زانوانش را به آغوش گرفته و ترس افزایش اجاره خانه و بی سرپناهی کودکانش در فکر چاره بود. مأمن و پناهگاهی که نباشد حتی آغوش گرم مادر هم سرپناهی امن، برایشان نخواهد بود. با بغض آنجا را ترک می‌کنم و با آرزوی بارور شدن آرزوهای‌شان دور می‌شوم و به سمت کودکان ساده دل می‌روم. به چشم‌های شیطننت بار و بازیگوش پسرک خیره می‌شوم و می‌گویم: آرزوی تو چیست؟

پسر با غرور می‌گوید: رایحه کمکم کند تا درس بخوانم، بزرگ شوم و بتوانم برای مامانم تکیه گاهی امن باشم. دختر بچه کوچکی که باید تنها دغدغه‌اش داشتن عروسک‌های رنگارنگش باشد، رو به من می‌کند و



می‌گوید: «منم از رایحه می‌خوام که به مامانم کمک کنه تا بتونه بره سر کار و برای من و آبیجم یه خونه بگیره که توش زندگی کنیم.»

چقدر آرزوهای‌شان را محال می‌بینند و شاید آرزوی آنان آرزوی بی‌نهایت دور. اما من و تو خوب این را می‌دانیم که این‌ها حق کودکانی است که بی‌گناه در بازی‌های سخت روزگار با خواسته‌هایشان گلاویز شده‌اند. پس بیایید دستان رایحه را گرم‌تر بفشاریم تا بتوانیم به رسیدن آرزوهای تک‌تکشان وسعت بخشیم.

روز بسیار زیبایی بود و خستگی و رنج را از چهره‌ی تک‌تکشان برای ساعاتی دور ساخت. این جا با هم درد و دل کردیم، خندیدیم، بازی کردیم، آموزش دیدیم، جایزه گرفتیم و از طبیعت لذت بردیم، کنار سفره‌ی بزرگ

خانوادگی رایحه همه با هم ناهار خوردیم و روزمان را با خاطره خوش اردوی رایحه به پایان رساندیم و شب با رویای دست‌های گرم رایحه به خواب فرو رفتیم. با آرزوی روزی که لحظه‌هایشان چون خاطره‌ی اردوی آدران سبز و زلال چون آبشار پر وسعت نعمت‌های پروردگارمان با شد.

از آقایان پهلوان و هنروری، حامیان همیشگی رایحه که هر سال در چند نوبت فرصت استفاده از این مکان‌های زیبا را برای مادران، دختران و پسران رایحه فراهم می‌کنند، نهایت سپاس را داریم و آرزوی سلامتی و توفیق بیشتر برایشان می‌نمائیم.

همزمان اردوی پسران نیز در باغ سرسبز شهریار برگزار شد که این اردو، روزی پر خاطره و شاد را برایشان رقم زد.



گزارش جشن حاصل تلاش مقطع ابتدایی

تجلیل از نابغه‌های کوچک رایحه



قلبش تند تند می‌تپد، کف دستانش عرق کرده است. او این احساس را تاکنون با این شدت تجربه نکرده است. احساس عجیبی دارد، احساسی آنچنان غریب که پس از آن، گویی او انسان دیگری می‌شود، انسانی که در می‌یابد، در جامعه‌اش انسان‌هایی هستند که به او توجه می‌کنند و موفقیت‌ها و شکست‌های او برای آنان اهمیت دارد.

او این احساس را تاکنون با این شدت تجربه نکرده است، احساسی که به او می‌گوید در این زندگی و در این شهر تنها نیست و سرنوشت او برای دیگران، برای اهالی خانه‌ای به نام رایحه اهمیت دارد. همه این‌ها برای این است که نخستین بار است که قرار است از او قدردانی شود و او احساسی این چنین را هرگز

تجربه نکرده است. قدم که بر سالن آمفی تئاتر رایحه می‌گذارد، شلوغی، هیجان و حضور کودکان هم سن و سالش به او قوت قلب می‌دهد. او با زیرکی، طوری که دیگران متوجه کارش نشوند، دست مادرش را از زیر چادر در دست می‌فشارد. می‌داند که دستان مادرش، امن‌ترین دست‌ها برای او هستند، دست‌هایی که قرار است راه درست زیستن و زیستن درست را به او نشان بدهند

حال و هوای جشن «حاصل تلاش رایحه» از فرزندانش آنقدر صمیمی است که بچه‌ها دیگر احساس خجالت و غریبی به خود راه نمی‌دهند. آنان با رایحه و فضای آن انس و الفتی غریب احساس می‌کنند. از دور به چشم‌های معصوم و بی‌ریایشان خیره می‌شوم، کاش در تمام لحظات شما هم مانند من می‌توانستید نظاره‌گر برق شادی چشمان آنان باشید، برق چشم‌هایی که اگر مجال داشتند، می‌توانستند چون چشم‌هایی جوشان تمام هستی را از تمنای زیستن و خواستن سرشار کنند

آنان بی آن که متوجه اطرافشان باشند، هر یک از آرزوهایشان با یکدیگر سخن می‌گفتند، از اهدافشان، از خواسته‌هایی که تمامشان حق آنان است. جای تمامتان این‌جا کنار رایحه و فرزندانش به راستی که خالی بود... «این‌جا میان آرزوهای معلق چشم‌هایی معصوم.»

در ابتدای برنامه شروع به خواندن نام‌هایی کردند که با تکرار اسم هر یک به عنوان شاگرد اول، رایحه افتخار می‌کرد که آنان از آن او هستند و او مادر تمام آنان است

تقدیر نامه‌ها و جوایزی که هر سال حاصل تلاش جناب آقای موسایی است را به بچه‌ها تقدیم کردند و با تقدیم هدایا از آنان تقدیر و سپاس به عمل آمد. سپس برنامه با شروع برنامه‌هایی مانند مسابقات متنوع، داستان و کشیدن کاریکاتورهایی که به همت آقای شهروز انجام می‌گرفت، حسابی بچه‌ها را سرگرم کرد.

در این لحظه پر هیجان‌ترین قسمت برنامه فرا رسید، میهمان ویژه برنامه، آقای زمانی به همراه میمون دوست داشتنی‌اش. به راستی که حضور آنها حسابی حال و هوای جشن را گرم کرده بود، لبخند بر تمام چهره‌های پاکشان نمایان بود.

احساس عجیب دوستی بچه‌ها با موجودی متفاوت، جای شگفتی بسیاری بود و همچنین احساس امنیت این حیوان دوست داشتنی در کنار بچه‌ها. شور و هیجان بچه‌ها، عشق و محبت را در مقابل ما بزرگترها به رخ می‌کشید.

میمون دوست داشتنی آقای زمانی درس‌های جالب و باور نکردنی را از نهایت بزرگی و یگانگی خداوند برای بچه‌ها به ارمغان آورده بود. جشن حدود ۲ ساعت طول

در نهایت رایحه با تمام دل‌تنگی آنان را با یک دنیا عشق و دعا و آرزوهای زیبا بدرقه کرد.

در طبقه‌ای دیگر دانش‌آموزان راهنمایی در کارگاه مهارت‌های زندگی همراه با استاد مسلم خانی به بحث و گفت و گو پیرامون مسائل و موضوعاتی پرداخته‌اند که آگاهی از آنان در رویارویی با مسائل و مشکلات نوجوانان، آنان را توانا می‌سازد.

کشید. آخر برنامه نوبت به ناهار می‌رسد. بچه‌ها منظم و مرتب آماده گرفتن ناهارهایشان هستند.

وقت وداع رایحه رسیده است، وداع از یک روز خاطره‌انگیز و جشنی که حاصل تلاش فرزندان است که با کم‌ترین امکانات رفاهی در زندگیشان به ما ثابت کردند که می‌توانند بهترین باشند. آنان فقط فرصت می‌خواهند و اندکی توجه و رایحه این‌ها را به آنان داد.



گزارش «جشن حاصل تلاش»

یک شیرینی به یاد ماندنی

به نمایش گذاشتن تئاتری زیبا که صحنه را ستاره باران هنرمندی شان کرد. این هنرشان بود که فریاد می‌زد که ببینید چه استعدادهای گمنامی در پس هزاران هزار مشکل و در گمنام‌ترین نقطه‌های کور شهر گم شده‌اند. اما چراغ پرنور هنرشان صحنه این سالن را منور کرد. شاید فردا نیز بتوانند سالن‌های این شهر را نیز پر کنند، این هنرمندان کوچک امروز. کمی آن طرف‌تر، به دور از دغدغه‌ها، سازها آماده‌اند.

سالن مملو از دل‌هایی است که از شوق می‌تپند، دل‌هایی که به همراه آنان چشم‌های منتظری نیز سوسو می‌زنند. همه منتظر لحظه‌هایی هستند که قرار است یادآور خاطراتی شاد باشد، خاطراتی تکرار ناشدنی که قرار است رایحه برای آنان فراهم کند. این لحظه‌ها، اگر تکرار شوند و پرورش و آبیاری، می‌توانند که فردای بهتر را برای این آنان فراهم کنند.

همه با اراده و مصمم این جا آمده‌اند تا نتیجه تلاش‌ها و پشتکارشان را ببینند و به قداست پاکی دل‌های دریایی‌شان است که دست به دست هم داده و خود میزبان این مهمانی با شکوه شده‌اند.

جشن حاصل تلاش فرزندان رایحه، تجلی پیمانی بود که با هم بسته بودند. با حضور دخترانی از جنس باران و



آماده‌اند تا با نوای دلگرمشان، بی‌نوایی را حتی برای لحظاتی چند به فراموشی بسپارند و با سازهایی کوچک، ساز دلخوشی و شادی این قشر زحمت‌کش و دردمند را ساز کنند. صدای سازها و نواهای شاد همه سالن را به وجد آورده است. وجب به وجب این جا حاصل تلاش است. حاصل تلاش خانواده‌ی بزرگ رایحه، که نهایت تمام دویدها و تلاش بی‌بدیلشان، رسیدن است. رسیدن به آرامش فرزندانی که چشم و چراغ این خانواده‌ی بزرگ هستند.

گروه تدارکات، از مسئولان، کوچک و بزرگ، و تمام پرسنل، با هزاران امید آمده‌اند تا امروز را برای فرزندان رایحه با

مداد رنگی ایمان و خضوعی عاشقانه نقاشی کنند. تا این لحظه برنامه‌ی جشن حاصل تلاش فرزندان پر استعداد رایحه به خوبی پیش می‌رود. اما ناگهان صدای تپش‌های قلب بچه‌ها با ریتمی هماهنگ به اوج می‌رسد و همه با هم برای چهره‌ای صمیمی و مهربان که به خاطر دیدن همین بچه‌ها روبه رویشان ایستاده است کف می‌زنند و جیغ می‌کشند. شاید باورشان نمی‌شود که این جشن را با شهاب حسینی بازیگر خوب و با اخلاق سینما و تلویزیون شریک باشند. بازیگری که با حضورش در فیلم جدایی نادر از سیمین تصویری از حقایق تلخ اما واقعی، از زندگی امروز ما را به نمایش گذاشت. امروز او که حرف‌هایش، افکار و احساسش در هنرش تجلی یافته است، این جا کنار کسانی است که زندگیشان خط به خط فصلی است از لحظه‌هایی دردمند که او با هنرمندی به تصویر کشیده است.

حضور او این جشن فارغ التحصیلی فرزندان رایحه را





آرزوی دیروز، امروز و فردای رایحه سرافرازی و سربلندی فرزندان است که لبخند و امید حق همه آنان است و برگزاری جشن حاصل تلاش بهانه‌ای تا یادآور شود:

آن سوی چشم‌های من و تو، چشم‌هایی نگران و منتظر به پای نقش لبخندی بر لب، آرامشی در دل و امیدی به آینده، لحظه‌ای حتی لحظه‌ای نیاسوده‌اند.

در انتها جا دارد از دوست و همیار محترم جناب آقای موسایی قدردانی و تشکر کنیم که شیرینی شیرین جایزه دادن و شاد کردن بچه‌ها را سال‌هاست می‌چشد و می‌چشاند.

برایشان به یادماندنی کرده است. امروز حتی برای کودکان هم یک روز تکرار نشدنی است. مسابقه، دریافت جایزه و خواندن آواز و شادی و شمع در کنار مجری محبوب برنامه‌هایشان، کسی که دایی همه‌ی بچه‌های خوب ایرانی است. حضور آقای داوود منفرد برای آنان بهترین هدیه از طرف رایحه بود.

برنامه با تمام وسعتش، با تمام خوبی‌ها و کاستی‌هایش در اوج صمیمیت و همدلی و با اهدای هدایا و سپاس از این فرزندان حق شناس و بزرگ مردان و زنان آینده به پایان رسید.

نمی‌توانم دعوت موسسات خیریه را رد کنم

بعد از حضور «داوود منفرد» در جشن فارغ التحصیلی دانش آموزان دبیرستانی «موسسه خیریه رایحه» بهتر دیدم با این هنرمند موفق رادیو تلویزیون گفت‌وگویی کنیم. بازیگری که حضورش در جشن‌ها و برنامه‌های مختلف لبخند را ارزانی مردم می‌کند و به گفته خودش دوست دارد با موسسات خیریه همکاری کند. حال اگر این همکاری در حد اجرای یک برنامه باشد. چون او لبخند رضایت مخاطبان را دوست دارد. داوود منفرد، فعالیتش را با بازی در کارهای طنز آغاز کرده است، ولی همه او را با برنامه رنگین کمان در نقش دایی می‌شناسند. مردی با ریش جوگندمی و کلاه و چشمان تابه‌تا و نمکی، که باعث می‌شود بچه‌ها حسابی بخندند. سال‌هاست او را در تیپ دایی می‌شناسیم. این دایی مهربان همچنان محبوب بچه‌هاست. گفت‌وگوی ما را با او بخوانید.

دستمزد این کار را نکردم. شاید وقت نداشته باشم و از آنها خواهش کنم که زمان برنامه را تغییر دهند ولی هیچ وقت نه نگفتم. فکر می‌کنید هنرمندان چه قدر می‌توانند با شهرتشان برای چنین موسساتی گام بردارند؟ خیلی؛ ولی فکر می‌کنم کمتر به این وادی می‌آیند یا اصلاً زیاد به این وادی دعوت نمی‌شوند. نظر من این است که خود موسسه‌های خیریه باید هنرمندان را بکشانند و از حضورشان درآمد زایی کنند.

چه قدر موسسه خیریه «رایحه» را می‌شناسید؟ راستش را بخواهید دوست دارم بیشتر درباره این موسسه بدانم. آن قدرها که لازم است نمی‌شناسم. ولی خوشحالم که با آنها همکاری کردم و در عمل نیکشان، هرچند کوچک، سهیم شدم. چه شد که با وجود مشغله کاری زیاد، دعوت موسسه خیریه را برای اجرای برنامه قبول کردید؟ من معمولاً در این مواقع اصلاً نمی‌تونم نه بگویم. خودم را موظف می‌دانم که کمک کنم. تا به امروز هم برای



درآمد زایی؟ چه طور می شود این کار را انجام داد؟

به راحتی. چون موسسات خیریه به راحتی می توانند مجوز برگزاری جنگ و برنامه و جشن را بگیرند. آنها این مجوز را بگیرند، سالن هم اجاره کنند و یا از طریق ارگانی و سازمانی آمفی تئاتر در اختیار بگیرند؛ بعد هنرمندان را دعوت کنند. با فروش بلیط این برنامه ها می شود حسابی برای موسسه خیریه درآمد زایی کرد. به هرحال وقتی اسم خیریه می آید همه دوست دارند کمک کنند و بچه ها را خوشحال کنند. البته مقصودش درآمد زدایی نبود و صرفا برای خوشحال کردن بچه ها برنامه برگزار شد.

علاقه به کار برای بچه ها از کجادر شما شکل گرفت؟

از کودکی؛ از همان زمان ارتباط خوبی با بچه ها داشتم و دائم با بچه های همسن و سال خودم بازی می کردم. همین عشق و علاقه را با خودم به دنیای بعد از کودکی ام آوردم و در کارم از آن استفاده کردم. تا سر از تئاتر، شبکه یک و جنگ بعد از خبر درآوردم و حالا هم که در برنامه جذاب جمعه ایرانی با مردم گفت و گو می کنم. **نقش پیر مرد را از کجا آوردید؟ الان سال هاست همه شما را در این نقش می شناسند.**

همیشه از خودم می پرسیدم چرا با بالا رفتن سن، آدم

دچار افسردگی و بی حوصلگی می شود، بنابراین وقتی برای اولین بار این نقش به من پیشنهاد شد، سعی کردم یک پیرمرد پرانرژی و بذله گو را به نمایش بگذارم. خوشبختانه این اتفاق افتاد و خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت؛ پس در این نقش باقی ماندم و بسیار هم از آن راضی هستم. خوشبختانه بچه ها هم این نقش را باور دارند.

آیا فکر می کنید برنامه هایی که در ارتباط با کودکان ساخته می شوند استاندارد لازم را دارند یا خیر؟ خیر. به هیچ عنوان استاندارد لازم را ندارند. به نظر من کار کودک به روان شناس نیاز دارد. گاهی خود من هم از نوشته هایی که به دستم می دهند تا بخوانم چیزی نمی فهمم؛ وای به حال کودکان.

تا به حال شده از این تیپ خسته شوید؟

بله، گاهی این اتفاق برایم افتاده، اما از نظر مخاطبان و حتی عوامل سازنده برنامه های طنز، این نقش جای کار دارد، بنابراین گویا این پیرمرد حالا حالاها باقی است. **دوست دارید به خوانندگان ما در نشریه موسسه خیریه چه بگویید؟**

مسلمانان آنها می خواهم تا موسسات خیریه را فراموش نکنند. آدم های خیر زیادی در راه خدا در این موسسه ها فعالیت می کنند. بهتر است هر کدام از ما در حد توانمان به آنها یاری برسانیم.



نیکوکاری رایحه مقدم میهمانان را گرامی می‌دارد

نگاهی به جلسه انتخاب رشته در بنیاد رایحه

انتخابی برای تضمین آینده ای بهتر



همانند سال‌های گذشته، بخش تحصیلی برای ارتقای وضعیت تحصیلی و انتخاب رشته دانش‌آموزان بنیاد نیکوکاری از سرکار خانم نور بخش و جناب آقای عزیزی دعوت کرد تا در جلسه‌ای به دانش‌آموزان مشاوره دهند. در ابتدای برنامه، مشاوران تحصیلی با معرفی رشته‌های دبیرستان یعنی ریاضی فیزیک، تجربی و علوم انسانی، نحوه ورود این عزیزان به دانشگاه را مورد ارزیابی قرار دادند. رشته دیگری که معرفی شد، «معارف» بود که همانند سال‌های گذشته، بخش تحصیلی برای ارتقای وضعیت تحصیلی و انتخاب رشته دانش‌آموزان بنیاد نیکوکاری از سرکار خانم نور بخش و جناب آقای عزیزی دعوت کرد تا در جلسه‌ای به دانش‌آموزان مشاوره دهند. در ابتدای برنامه، مشاوران تحصیلی با معرفی رشته‌های دبیرستان یعنی ریاضی فیزیک، تجربی و علوم انسانی، نحوه ورود این عزیزان به دانشگاه را مورد ارزیابی قرار دادند. رشته دیگری که معرفی شد، «معارف» بود که

زیرشاخه‌های آن به رشته‌های حوزوی و حقوق مرتبط میشود. پس از معرفی این رشته‌ها مشاوران سعی کردند در مورد بازار کار این رشته‌ها نیز توضیحاتی بدهند؛ آنها بازار کار این رشته‌ها را به ۲ قسمت دولتی و غیر دولتی تقسیم کردند. بچه‌ها هر کدام با طرح سؤالاتی از مشاوران علاقه خود را به حرفه‌های مختلف بیان کردند و مشاوران نیز با صبر و

حوصله پاسخگوی آنان بودند.

معرفی رشته‌های فنی و حرفه‌ای رسید.

یکی از نکات مهمی که درباره آن بحث شد، مسأله توانمندی‌های بچه‌ها بود که برای آنها شرح داده شد که باید همواره خود را در زمینه شغلی و تحصیلی تقویت کنند و برای رسیدن به مدارج بالا، ابتدا باید روابط عمومی صحیح، اخلاق خوب و قابلیت‌های لازم در زمینه کار خود را یاد بگیرند. همچنین برحسب علاقه هدف خود را انتخاب و در کارشان تجربه کسب کنند. به نظر مشاوران برای رسیدن به رمزهای موفقیت کاری باید این مراحل را طی کرد.

مشاوران با طرح سوال‌هایی از بچه‌ها و این که هر کدام چه رشته‌ایی را در نظر گرفته‌اند، راهنمایی‌های لازم را بیان کردند. پس از معرفی رشته‌های دبیرستانی، نوبت به

مشاوران درمورد رشته‌های فنی و حرفه‌ای بر این اعتقاد بودند که بچه‌ها پس از گرفتن دیپلم، می‌توانند حرفه‌ای را بیاموزند و به صورت کارآموز شروع به کار کنند و پس از آن ادامه تحصیل داده و وارد دانشگاه شوند.

در پایان در مورد رشته‌های معماری، کامپیوتر، تربیت بدنی، حسابداری و رشته‌های کار و دانش توضیحاتی ارائه شد. بچه‌ها باز هم سوال‌هایی در زمینه این رشته‌ها و بازار کار آنها پرسیدند و پاسخ مشاوران را شنیدند.

در پایان این برنامه بچه‌ها به صورت انفرادی با مشاوران صحبت کردند و آنها هم مثل همیشه دلسوزانه جواب گوی بچه‌ها بودند تا با آگاهی رشته‌های تحصیلی مورد علاقه‌شان را انتخاب کنند.



دریچه‌ای روبه امید



از پشت پنجره نگاهی به بیرون انداختم. مه غلیظی آسمان را گرفته بود. هوا سرد بود. بعد از خداحافظی با دوستم پالتوی سفیدم را پوشیدم و سوار اتومبیل شدم. برف شدیدی می‌آمد. انگار آسمان شکوفه باران شده بود. برف پاکن ماشین برف‌ها را به این سو و آن سو می‌زد. برف که شدیدتر شد، کلافه شدم. جاده را برف گرفته بود. به هر زحمتی که بود بالاخره به خانه رسیدم.

هنوز چند ساعتی از آمدنم نگذشته بود که علی هم از راه رسید. مهندس است و در شرکتی خصوصی کار می‌کند. وظیفه شناس و پرتلاش است. از نظر اقتصادی هم وضعیت خوبی داریم.

بگذریم؛ آن شب بعد از خوردن شام به اتاقم رفتم. هوا واقعا سرد بود؛ صدای باد و بوران هرچند لحظه یک بار سکوت خانه را به هم می‌زد. به طرف پنجره رفتم و آن را باز کردم. سوز شدیدی می‌آمد. نیم نگاهی به بیرون انداختم. باد شدید می‌زد و برف ریخت و قاب عکس روی میز به زمین افتاد. پنجره را بستم و خم شدم و قاب عکس را برداشتم و به آن نگاه کردم...

خودم، علی و آراین کوچولو را نگاه کردم. چه قدر آن سال‌ها با نشاط بودم. چه زود گذشت؛ ۱۲ سال زندگی مشترک ما... ای کاش زمان به عقب برمی‌گشت. چند وقتی بود که سکوت تلخ و سنگینی بر زندگی ما حاکم شده بود. تقریباً ۳ سال از آن حادثه شوم جاده چالوس می‌گذشت.

روزی که برای دیدن خانواده‌ام به شمال رفته بودیم. در راه برگشت به تهران، ناگهان کنترل خودرو از دست علی خارج شد و صدای جیغ و فریاد سکوت شب را به هم زد. وقتی چشمانم را باز کردم، روی تخت بیمارستان بودم و دستگاه‌های عجیب و غریبی اطرافم را پر کرده بودند. گفتند که علی هم در بخش دیگری بستری است. از آراین خبری ندادند...

ظاهراً تصادف هولناکی اتفاق افتاده بود و من تنها فرزندم، آراین عزیزم را از دست داده بودم. فقط ۳ سال داشت...

غم از دست دادن آراین همیشه با من بود و رنجم می‌داد. در این ۳ سال کابوس آن تصادف یک لحظه از جلوی چشمانم دور نمی‌شد. با هر چیزی که خودم را سرگرم می‌کردم بعد از مدتی دل زده می‌شدم و باز هم سرگرم کارهای روزمره می‌شدم. حتی مدتی در شرکت علی مشغول شدم. آنجا هم نمی‌توانست آنقدر سرگرمم کند تا این کابوس را فراموش کنم. مثل همیشه، مثل همه شب‌های این ۳ سال، با همین فکرها خوابم برد.

صبح روز بعد برای رسیدگی به کارهای بانکی به بانک رفتم. منتظر بودم تا نوبتم شود که خانمی وارد بانک شد و کنارم نشست. چهره آشنایی داشت؛ خدایا او را کجا دیده دیده بودم؟

حدس‌م درست بود. او یکی از همسایگان خانه پدری‌ام بود که بعد از اینکه پدر خانه را فروخت و از محل رفتیم



دیگر او را ندیده بودم. ۱۴ ۱۵ سال از آن زمان می‌گذشت. بالاخره دل به دریا زدم و با او هم صحبت شدم. او هم من را شناخت. از خود و زندگی‌هایمان گفتیم. گفت که کار می‌کند و از زندگیش راضی است. هنوز صحبت‌هایش تمام نشده بود که شماره‌ام خوانده شد. شماره همراهش را گرفتم و با هم خداحافظی کردیم.

چند روز بعد با او تماس گرفتم؛ سرکار بود، نشانی محل کارش را گرفتم و پیشش رفتم. تازه فهمیدم که در یک موسسه خیریه کار می‌کند. چند ساعتی با هم بودیم. کار حساس و لذت بخشی داشت. کار برای بچه‌های بی سرپرست؛ همه کارکنان آنجا با عشق و محبت کار می‌کردند. راستش را بخواهید چند ساعتی که آنجا بودم، به حالشان غبطه خوردم. چه راحت و بی دغدغه خود را وقف بچه‌ها می‌کردند.

دوستم نوشته‌ای به دستم داد. آن را خواندم، قلبم به درد آمد؛ بچه‌ها آرزوهایشان را نوشته بودند. آرزوهایی که به قدری در نظر ما کوچک بودند که وسعت آنها را در دنیای قشنگ بچه‌ها حس نمی‌کردم.

چه قدر آن بچه‌ها تشنه محبت بودند، محبتی که از قلب ما انسان‌ها نشأت می‌گیرد. آرزوهای بچه‌ها قشنگ بود. یکی نوشته بود: آرزو دارم خانه‌ای داشته باشیم که یک اتاقش مال من باشد. یکی دیگر نوشته بود: آرزو دارم یک دوچرخه داشته باشم. آن یکی آرزو داشت با مادرش به مشهد برود.

در یک آن تصمیم بزرگ و سرنوشت سازی گرفتم که آینده من را دگرگون کرد. از دوستم خواستم که معرف من در خیریه شود تا من هم همکار افتخاری آنها شوم. از آنجا که برخی کارهای اداری را هم بلد بودم، با موافقت علی، کارم را خیلی زود شروع کردم. امیدوار بودم که بتوانم خلا زندگی‌ام را پرکنم. ولی باور نمی‌کنید از روزی که کارم را در آنجا شروع کردم، هر روز درس‌های زیادی یاد گرفتم. درس‌هایی که در زندگی‌ام نقش بسزایی داشت.

درس‌هایی که به من می‌آموختند که چگونه با سختی‌ها مبارزه کنم. خانواده‌های مراجعه کننده به خیریه مشکلات و سختی‌های بسیاری داشتند اما با وجود مشکلات مالی و سختی‌های زندگی، با صبوری و توکل بر خدا به زندگی ادامه می‌دادند و شکرگزار هم بودند. آری من از این خانواده‌ها چیزهای بسیاری آموختم و به حقیقت زندگی پی بردم.

مدتی بعد هم همسرم با معرفی شرکتش به گروه اشتغال برای کارمندجویان که بعضی از آنها با تحصیلات عالی به دنبال کار می‌گشتند، همکاری لازم را انجام داد و بعضی از مددجویان با معرفی به شرکت در آنجا مشغول کار شدند.

اکنون ۳ سال است که از این ماجرا می‌گذرد و من صاحب دختری ۶ ماهه هستم و نام او را فاطمه گذاشتم. اسم دخترم را فاطمه گذاشتم چون روزی که کارم را در آن بنیاد شروع کردم، ولادت حضرت فاطمه (س) بود و من خودم را مدیون حضرت فاطمه (س) می‌دانم.



مدیر عامل بنیاد نیکوکاری در گردهمایی مادران و دانش آموزان رایحه مطرح کرد

همکاری با پشتیبانان، ضرورتی برای موفقیت بیشتر

است که افراد می‌توانند بدون کمک دیگران و بدون آنکه همواره نیازمند باقی بمانند، خود راه زندگی را در پیش بگیرند و اساساً آن راه را برگزینند. برای همین تلاش می‌شود تا در هر سال تحصیلی، شرایط آموزش‌های بیشتر برای مددجویان و فرزندان آنان فراهم شود.

به همین منظور و برای آشنایی بیشتر با برنامه‌ها و اهداف رایحه در سال تحصیلی جدید، در شهریور سال ۹۱ و به بهانه آغاز

یکی از بخش‌های مهم رایحه، توجه و اهتمام آن به امر آموزش است. در رایحه بیش از آنکه به افراد ماهی بدهند، به آنان ماهیگیری آموخته می‌شود. به عبارت دقیق‌تر، یکی از وظایفی که رایحه برای خود تعریف کرده است که شیوه‌های زیستن را به مددجویان آموخته و ابزارها و توانایی‌های لازم را برای کسب مهارت‌های زندگی برای آنان فراهم کند. به همین دلیل است که به آموزش در رایحه توجه ویژه‌ای می‌شود. زیرا با آموزش

سال تحصیلی جدید، کارگاه گردهمایی مادران و دانش آموزان رایحه برگزار شد. هدف از تشکیل این گردهمایی اطلاع رسانی به دانش آموزان رایحه درباره برنامه های گروه تحصیلی و معرفی پشتیبانان به آنان بود. برای مادران هم از انتظارات بنیاد رایحه نکاتی بیان شد تا آنان نیز به وظایف خود آگاه شوند. رایحه برایین باور است که آموزش امری جمعی است و خانواده ها اصلی ترین مشوق برای موفقیت فرزندان هستند.

ابتدا کارشناس برنامه، صحبت هایی در مورد تربیت فرزندان و نحوه برخورد با آنان ارائه کرد و درباره نقش مادران در امور تحصیلی و رفتاری فرزندان و اعتماد به نفس آنان نیز نکته هایی گفته شد. این نکات می تواند در صورت اجرا به توانمندسازی خانواده ها منتهی شده و آنان را برای آنکه در ادامه مسیر را درست پیدا کنند و به فرزندان خود نیز آموزش دهند، یاری دهد.

اما این همه برنامه نبود. زیرا هنگام صحبت های کارشناس با مادران، بچه های مقطع ابتدایی در طبقه سوم بنیاد رایحه در کارگاه های خلاقیت مشغول به فعالیت بودند. دانش آموزان مقطع راهنمایی و دبیرستان نیز از صحبت های پشتیبانان تحصیلی خود بهره مند می شدند. به این ترتیب در این حضور خانواده ها، رایحه توانست با یک برنامه ریزی منسجم، بخش های مختلفی از خانواده های مددجویان را از نکات لازم بهره مند سازد. از حاشیه این مراسم جلسات مشاوره بود که مددکاران با مددجویان برگزار کردند. برنامه اصلی گردهمایی با حضور همه دانش آموزان و مادران در سالن اجتماعات رایحه آغاز شد. ابتدا

آیاتی از قرآن کریم تلاوت شد و سپس سرود ملی جمهوری اسلامی پخش شد. در ادامه خانم نیکومنش، درباره آینده و بهار زندگی بهار طبیعت، بهار قرآن و بهار علم سخنرانی کرد. او خواستار تقویت انگیزه و تشویق دانش آموزان و تمرکز آنان روی اهداف زندگی و استفاده از فرصت ها شدند. بعد از سخنرانی این کارشناس، مسابقه ای هم میان بچه ها اجرا شد تا آموزش همراه سرگمی باشد و برای این افراد دل زدگی از حضور در رایحه ایجاد نکند. برنامه با صحبت های خانم تندگویان، مدیر عامل بنیاد نیکوکاری ادامه پیدا کرد. او نتیجه و ثمره کار انسان ها را مانند طبیعت بستگی به تلاش و کوشش خود آنان دانست و گفت: همانگونه که دانه به بار می نشیند تا شکوفا شود، انسانها هم مانند همان شکوفه با سعی و تلاش باید به بار بنشینند تا نتیجه بگیرند.

خانم تندگویان به اراده بچه ها و کسب موفقیت در صورت داشتن اراده قوی اشاره کرد و افزود: بچه ها با همکاری و همفکری با رایحه و پشتیبانان خود می توانند موفق تر از قبل عمل کنند. وی پشتیبانان را مانند طبیبی دانست که بچه ها می توانند با بیان کردن مشکلات تحصیلی و شرایط خانوادگی خود و خانواده پیشنهاد های سازنده ای را به کار گیرند تا کار خود را به ثمر برسانند و به این موفقیت برسند.

در پایان خانم تندگویان با اهدای جوایز و گل از پشتیبانان دانش آموزان و همراهان خوب و صمیمی گروه تحصیلی قدرانی کرد.

وقتی قلعه گنج با مردم باصفایش جان دوباره می گیرد

سخاوت این دستان نیکوکار

داخل می دود. بچه ها بیدارند. اما کسی حوصله امروز را ندارد،

آفتاب هنوز بالا نیامده است که زن چارقد سیاهش را گره می زند و با چشمانی که چروک های بی انصاف سرنوشت ریزشان کرده است، بیرون را نگاه می کند. از بیرون کپر که رنگ خاکستری خاک را به خود گرفته است، باد سرد زوزه کشان به

امروزی که مانند دیروز است و شبیه فردا. اینجا نه مدرسه ای سرپاست و نه معلمی و کتابی هست. فقر هم که درون کپر بیداد می کند و هم بیرون آن. بیمارستان؟ نه خانم جان؛ بیمارستان نداریم. بچه ها کجا درس بخوانند؟ زینب جوان



است. ۲ پسر و تک‌دانه دخترش را نمی‌تواند جمع و جور کند. اهالی بتوانند شکم خودشان را سیر کنند هنر کرده‌اند. این‌ها را نگاه‌شان می‌گوید. اصلاً لازم نیست روبه‌رویم بنشینند و حرف بزنند. اینجا همه چیز فقر را فریاد می‌زند. فریادی که پشت دستان پینه‌بسته پیرمرد کپرساز پنهان شده‌است.

«چقدر سیاه می‌نویسی؟» خودم را می‌گویم. منی که نشسته‌ام در پایتخت و خوش‌نشینم و مانده‌ام وعده شام نخورم تا مثلاً تناسب اندامم بیاید سرچایش، چه می‌فهمم از این روستا از مارز، از همه دهستان‌های قلعه گنجی‌ها. از خود قلعه گنج، جنوبی‌ترین بخش کرمان.

باور کنید خیلی‌ها حتی تصورش را هم نمی‌کنند، چه برسد به اینکه بیایند و غم آدم‌های اینجا را بخورند. اما صبر کنید. نگاه کودکان و صفا و زلالی‌اش می‌بیند و دستان کوچکش نقشی می‌زند بر کاشی گلی و می‌رود در کوره داغ می‌شود تا داغ دل کودکان این روستا را خنک کند. اینجا از بالای برج میلاد، کودکان تهرانی کاری کردند که با عوائد حاصل از فروش کاشی‌های سرامیکی‌شان بچه‌های روستاهای بی بضاعت مدرسه داشته باشند. چند روز مانده به روز جهانی کودک «خانه سرامیک فرزانه» به مشارکت موسسه خیریه «رایحه» جشنواره «کودک، شهر و هنر» را برای سومین بار برگزار کرد. لیلا فرزانه، مسئول این برنامه، این جشنواره را نه فقط برای حضور کودکان در شهر و محیط زندگیشان می‌داند، بلکه فرصتی برای همدلی آنان با کودکان هم سن و سالشان در

روستاهای نیازمند بیان می‌کند.

او می‌گوید: «فستیوال کودک، شهر و هنر امسال برای سومین بار در روزهای ۱۳ و ۱۴ مهر برگزار شد. در هر ۳ سال موسسه‌های خیریه ما را در این کار یاری کردند تا عوائد حاصل از فروش آثار هنری به نفع کودکان نیازمند برای مدرسه‌سازی در نظر گرفته شود. امسال هم قرار شد برای مدرسه‌سازی در قلعه گنج کرمان صرف شود.»

فرزانه معتقد است: «کودکان در این برنامه یاد می‌گیرند که شادی‌هایشان را قسمت کنند. این برنامه این فرصت را به آنان می‌دهد تا درس زندگی بیاموزند.»

در جشنواره «کودک، شهر و هنر» کودکان روی سرامیک نقاشی کردند و این نقاشی‌های سرامیکی در کوره پخته می‌شود. بعد از آن در برج میلاد نصب خواهد شد. عوائد



دهستان مارز و شهرستان قلعه گنج بیفتند.

او کار در منطقه کرمان را از ۵ سال پیش شروع کرده‌است، هرچند تجربه این فعالیت‌های خیریه را قبل از کرمان در جنوب خراسان داشته‌است. شروع فعالیت او به عنوان یک خیر در کار مدرسه‌سازی از وصیت خواهرش آغاز شد. مهرابی این آغاز را به خوبی روایت می‌کند: «خواهرم وقتی فوت کرد، وصیت کرد در محروم‌ترین منطقه مدرسه بسازیم. من وقتی با مارز یا همان شهر مرزی در قلعه‌گنج کرمان آشنا شدم، دیدم واقعا محروم است. هیچ چیز ندارد. بچه‌هایش به خاطر این محرومیت بی‌سواد می‌مانند. ساخت اولین مدرسه شبانه‌روزی در مارز ۱۵ ماه طول کشید، اما بالاخره ساخته شد و در مقطع راهنمایی با نام امام حسین (ع) فعالیت خود را آغاز کرد. علت این نام‌گذاری هم، زمان فوت خواهرم بود. ایشان درست در روز تاسوعای امام حسین (ع) فوت کرد. این مدرسه در ابتدا با ۵۰ شاگرد آغاز به کار کرد و اکنون ۷۲ شاگرد دارد. بعد از آن مرکز اورژانس و نانوائی ساختیم.»

دست یاری موسسه خیریه رایحه

مهرابی آشنایی با فاطمه تندگویان، مدیر موسسه خیریه رایحه را اتفاق خیر و خوبی توصیف می‌کند و می‌گوید: «ایشان و موسسه مانند بازویی توانمند ما یاری کردند. من با خانم تندگویان سفری به قلعه‌گنج داشتیم. ایشان از آن سفر به بعد با ما همراه شدند. ما با کمک ایشان و موسسه رایحه اولین مرکز اشتغال‌زایی را راه‌اندازی کردیم. مربی برای رشته‌های

حاصل از آن هم مانند ۲ سال گذشته صرف مدرسه‌سازی می‌شود. کودکان تهرانی طرح لبخند را برای کودکان قلعه‌گنج و روستاهای نیازمندش به هنرمندی بر لوح دلشان کشیدند.

مدرسه، مرکز اشتغال‌زایی و اورژانس ساختیم

خدا را شکر که دستان خیر را آفرید. اصلا بخشش و سخاوتش را از دستان این مردمان نیک‌اندیش به دیگر بندگان می‌رساند. نرگس مهرابی بانوی نام‌آشنای مدرسه‌ساز از همین آدم‌های با سخاوتی است که نه تنها امانت‌دار وصیت خواهر است، بلکه به قول خودش آنقدر در کویر و بیابان و میان روستاهای دور افتاده آمد و شد کرده است که نمی‌شود گفت سن واقعی‌اش چقدر است. گرد کار و تلاش به خوبی بر سیمایش هویداست. او چند سال که با موسسه خیریه رایحه همکاری می‌کند. ورود او به این موسسه باعث شده‌است تا خوب‌ترین اتفاق‌ها در

مختلف از شهرهای مختلف آوردیم. خیاطی، سوزن دوزی، گلیم‌بافی، چرم‌دوزی، آموزش ساخت زیورآلات و نم‌دبافی از جمله آموزش‌های ما در این مرکز بود. اکنون هم کارها به خوبی ادامه دارد. خانم تندگویان مرکز مهارت‌آموزی مارز را راه‌اندازی کرد و اکنون ۳۲ کارآموز در آنجا فعال هستند. البته راه‌اندازی مغازه فروش لباس‌های سنتی در قلعه‌گنج هم از جمله اقدامات موسسه خیریه رایحه بود. از دیگر فعالیت‌های این موسسه در قلعه‌گنج می‌توان به راه‌اندازی کانون فرهنگی آموزش با حمایت آقای قلم‌چی در این شهرستان اشاره کرد. همچنین ۴۰ دانش‌آموز بی‌بضاعت نیز تحت پوشش این موسسه قرار دارند.»

همه این تلاش‌ها و توجه به علم در روستاهای دورافتاده بالاخره نتیجه داد و به گفته خانم مهرابی درکنکور امسال ۲ دانشجو با رتبه‌های ۸۰۰ در رشته پزشکی و رتبه ۱۵۰۰ در رشته ادبیات از منطقه به دانشگاه‌ها راه یافتند که به همراه موفقیت دانشجویان دیگر، حاصل این فعالیت‌ها بوده است.

«به هر حال هر کسی گوشه‌ای از کار را گرفته‌است تا با یاری خدا مشکلات رنگ ببازند.» نرگس مهرابی خیر مدرسه‌ساز این را می‌گوید و در پایان از موسسه خیریه رایحه تشکر می‌کند و می‌گوید: «جهاد هم‌چنان ادامه دارد. امسال با همکاری آموزش و پرورش شهرستان قلعه‌گنج و موسسه خیریه رایحه مجتمع شبانه‌روزی دخترانه در فاز اول به منظور دوره دبیرستان ساخته می‌شود. برایمان دعا کنید.»

از رنج‌های بی‌شمار این مردم

«قلعه‌گنج» فقط اسم گنج را یدک می‌کشد

«قلعه‌گنج» گنجی در جنوبی‌ترین بخش کرمان است، گنجی که نمی‌دانیم چرا با این همه قدمت و شکوه باستانی و تاریخی، از ساده‌ترین امکانات بی بهره است. برای همین بی‌بهره بودن از نعمت‌ها و امکانات است که دستان سخاوتمند نیکوران باید به یاری‌اش بشتابد. برای این که بدانیم قلعه‌گنج کجاست و چرا به کمک نیاز دارد، بهتر است کمی بیشتر این شهرستان را بشناسیم.

قلعه‌گنج یکی از شهرستان‌های جنوب استان کرمان است که از شرق به دریاچه جازموریان و ایرانشهر، از غرب به بندرعباس و کوه‌های بشاگرد و از شمال به شهرستان کهنوج متصل می‌شود. نام این شهرستان از چندین تپه باستانی که دو تای آن در زر و یکی در تمگران و یکی در شمس‌آباد واقع شده‌است، گرفته شده‌است. این تپه‌های باستانی در قدیم قلعه‌های حکومتی حاکمان این منطقه بوده‌اند. در این تپه‌های باستانی گنج‌ها، اشیاء و وسایل قیمتی زیادی بوده‌است که تعدادی را قاچاقچیان میراث فرهنگی به یغما برده‌اند. جمعیت این شهرستان ۷ هزار نفر است و با وسعتی بیش از ۱۴ هزار و ۲۰۰ کیلومتر مربعی، در ۴۳۵ کیلومتری مرکز استان قرار دارد. این شهرستان یکی از پهناورترین، جنوبی‌ترین و محروم‌ترین مناطق شهرستان‌های استان کرمان است. و دارای یک بخش به نام «چاه دادخدا» و ۴ دهستان به نام‌های رمشک، مارز، تم‌گاز و سرخ قلعه است.

همچنین این شهرستان یکی از محروم‌ترین شهرستان‌های جنوب کشور و فاقد بسیاری از امکانات است. در گذشته عده زیادی از مردم این شهرستان به دلیل نبودن بیمارستان و عدم دسترسی به منابع درمانی که می‌توانست ناشی از بیماری و یا تصادف.... باشد، جان باختند. مکان‌های مذهبی این شهرستان شاهزاده ابولقاسم (زیارت بچه) واقع در روستای سرخ‌قلعه و قدم‌گاه امام علی(ع) واقع در کوه‌های دستگرد و قدم‌گاه شیس پیامبر در کوه‌های کشیت هستند که مردم برای زیارت و سیاحت به آنجا می‌روند. از مکان‌های دیدنی دیگر می‌توان تنگه‌های درباغ و دراشور و سدهای

دولاب، سدهای پاسپین و تنگه‌های شهکهان اشاره کرد. در گذشته بیشتر مردم منطقه به کشاورزی و دام پروری مشغول بوده‌اند. همچنین در زمینه کشاورزی گیاهان زراعی غلات این منطقه به‌ویژه گندم و کنجد از محصولات صادراتی این خطه محسوب می‌شوند. همچنین خرما و مرکبات آنجا به شهرستان‌ها و استان‌های دیگر صادر می‌شده‌است. متأسفانه در طول ۱۰ سال گذشته قهر طبیعت و خشک‌سالی پیوسته، هم مزید بر علت شده و آنچه در نخلستان‌های خاموش به چشم، نخل‌های خمیده و زمین است که حکایت از رنج مردمان نجیب آن خطه دارد.



گزارشی از دومین جشنواره کودک، شهر، هنر

اینجا کودکان عشق را نقاشی کردند

این بار "رایحه" ای دل انگیز از پارک "گلایل" به مشام می رسد. وعده گاه بچه هایی با آرزوهای سبز. قلب تپنده آنها این فضا را خواستنی تر کرده است. بهشت را با دستان کوچک آنها می توان نوشت. دومین جشنواره کودک، شهر، هنر با حمایت شهرداری ناحیه ۶ منطقه ۵ در پارک گلایل با مشارکت موسسه خیریه رایحه برگزار شد. این برنامه در حقیقت ادامه جشنواره نخستین بود که ۱۳ و ۱۴ مهر در برج میلاد برگزار شده بود.





رضاهمتی یک پروانه کشیده‌است. اومی گوید که خدا طبیعت را کشیده‌است و من هم یک پروانه روی کاغذ کشیدم.



نرگس قهرودی یک آدمک کشیده‌است که دارد به همه بچه‌ها چشمک می‌زند و غش غش می‌خندد.



سروش پژمان‌نورد یک آدم کشیده‌است که دارد به خانه آنان می‌رود تا با قالی پایو بخورد. ای شکموا!



پارسا عسگری واقعه غدير خم را کشیده‌است و برای بچه‌های قلعه گنج آرزو می‌کند تا مشق‌های خود را تند تند بنویسند.



مریم کیبود یک مزرعه کشیده‌است. او شکران نقاشی خود است (نگاه کنید رنگ‌های نقاشی در حال ریختن است). مریم می‌گوید: «نقاشی‌ام داره گریه می‌کند».



صبا قلیچ‌خانی برای همه بچه‌های دنیا آرزو می‌کند که کتاب خواندن را فراموش نکنند.



غزل صفوی یک جنگل کشف نشده کشیده‌است و می‌خواهد به کشف ناشناخته‌ها برود.



پرنیان جعفری با قافیش می‌خواهد برود به کشف یک جزیره ناشناخته.



یادماندنی‌ترین اثر هنری‌شان باشد، اثری که قرار است در ذهن‌ها بماند و در آینده تصویری باشد برای یادآوری این روزهایی که شاید اکنون با سختی می‌گذرد. از سوی دیگر آنان می‌دانستند که قرار است عواید این برنامه برای کودکان تحت پوشش موسسه خیریه رایحه هزینه شود. در این میان حتی کودکی ۶ ماهه نیز سهیم بود. مادر این کودک رد پای از فرزندش را روی کاشی حک کرد و این کودک از شش ماهگی آموخت که چگونه قدم‌های سبز را

در این جشنواره کودکان هنرمندی که از گوشه و کنار شهر خود را به محل برگزاری جشنواره رسانده بودند، با دستان کوچک خود آثاری بزرگ و ماندنی خلق کردند. دفتر این کودکان کاشی بود و هنرشان نقاشی. دستپخت آنان که در کوره رنج‌ها و شادی‌های کوچکشان به‌عمل آمده بود، بی‌همتا بود و ظریف. شور و هیجان این پرنده‌های شاد را نمی‌شد توصیف کرد. این کودکان هنرمند به خوبی می‌دانستند که شاید این موثرترین و به

از مادر خود فرا گیرد.

همه چیز رنگ و بوی دیگری داشت. برق مهری که در چشمان تک تک شرکت کنندگان هویدا بود، چنان خاطره‌ای در ذهنشان حک کرد که تا سال‌های سال با مرورش گل از گل او خواهد شکفت.

این کاشی‌ها قرار است در برج میلاد نصب شود. «برج میلاد» بی صبرانه منتظر است که در و دیوار سیمانی‌اش را به این کاشی‌ها مزین کند. دوباره دوستی‌ها و رفاقت‌ها و گپ و گفت‌های «رایحه‌ای» و همه این‌ها تنها بهانه‌ای بود که رویای بچه‌های «قلعه گنج» برای داشتن مدرسه محقق شود. نقاشی روی کاشی‌های کوچک برای کمک به ساخت مدرسه در «قلعه گنج» بود.

در این میان یک آرزو مدام از ذهن می‌گذشت که کاش چتر مهر مردم برای در بر گرفتن محرومان و دردمندان هر روز گسترده‌تر شود. قرار شد عواید حاصل از فروش بلیت و حمایت‌های بی دریغ حامیان صرف ساخت مدرسه‌ای در قلعه گنج شود تا جایی باشد برای گردهم آمدن همیشگی کودکان.

یک جشنواره کوچک ولی آسمانی

۱۸ آبان به دعوت بنیاد نیکوکاری رایحه و شهرداری ناحیه ۶ کودکان زیادی به همراه مادرشان به پارک گلایل آمدند تا با یک تیر چند نشان بزنند. هم نقاشی کردن

روی کاشی را تجربه کنند، هم به‌زودی کاشی‌هایشان را به عنوان یادگاری در محوطه برج میلاد نصب کنند. آنها دوستان بسیاری پیدا کردند و از همه مهم‌تر به بچه‌های شهرستان «قلعه گنج» برای ساخت مدرسه کمک کردند. در این جشنواره ۱۷۴ نقاش کوچک ۲ سال تا ۱۳ ساله، نقاشی‌های خود را روی کاشی کشیدند.

برای بچه‌هایی که در این جشنواره‌ها شرکت کردند، این ۲ پنجشنبه یک روز بیاد ماندنی شد. این جشنواره‌ها فقط یک بهانه بود، بهانه‌ای برای کمک کردن به خودمان و دوستانی که امروز به کمک ما نیاز دارند. خدا را چه دیدی؛ شاید یک روز هم آنان به کمک ما آمدند. بچه‌های قلعه گنج! هوایان را داریم! منتظر خبرها و برنامه‌های بعدی رایحه باشید. ما شما را فراموش نمی‌کنیم؛ همانطور که می‌دانیم شما نیز ما را فراموش نخواهید کرد.





گفتگو با مریم، دختری که همه اهالی روستا او را به خاطر تلاشش دوست دارند

از روستای گلو تا دانشگاه علامه طباطبایی

مریم اولین دختری است که از روستای گلو در قلعه گنج راهی دانشگاه دولتی در تهران شد. همه می‌دانستند مریم با آن روحیه بالا و عزم و تلاش وصف ناشدنی حتما نتیجه تلاش‌هایش را خواهد دید و مزد زحمات‌هایش را که در مزرعه امید کاشته بود، برداشت می‌کند و همه برای او دعا می‌کردند. به خصوص پدر که دانشگاه رفتن مریم و قبول شدن در یک دانشگاه خوب و رشته خوب آرزویش بود. .. آرزویی که نمادی از همه توانایی‌های او بود که ناتوان مانده و محقق نشده بود. اکنون مریم برآن بود تا نه آرزوی پدر، که آرزوی یک روستا را برآورده کند. او به اهالی روستای خود نشان داد که اگر فردی بخواهد، می‌تواند. پس تنها باید خواست و در راهی که به هدف ما منتهی می‌شود، قدم برداریم. مریم، متولد سال ۱۳۷۲ از روستای گلو، شهرستان قلعه گنج در استان کرمان است که توانست در کنکور سال ۹۰ در رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبایی قبول شود. با او در حالی گفتگو کردیم که اولین امتحان ترمش را داده بود و با گرمی و شور خاصی هم صحبت ما شد.

دانشگاه رفتن و در یکی از بهترین دانشگاه‌های کشور درس خواندن آرزوی خیلی از جوانان هم سن سال توست. خیلی‌ها هم برای رسیدن به این آرزو از وقت و پول و توجه و خلاصه هیچ چیز کم نمی‌گذارند. البته خیلی‌ها هم برای حداقل قبول شدن در یک رشته دانشگاهی همه کلاس‌های کنکور را با جزوه‌ها زیرو می‌کنند. تو چطور از یک روستای بی امکانات به این جا رسیدی؟ راستش را بخواهید تلاش و انگیزه برای من همه موانع را حذف کرد. الان که در دانشگاه کنار بقیه دانشجویان

می‌نشینم گاهی اوقات باورم نمی‌شود. جایی که خیلی‌ها آرزویش را دارند. اما این برای من تازه اول راه است. کلی راه نرفته دارم باید بروم.

بیشتر توضیح بده؟ چطوری تک و تنها این راه را پشت سر گذاشتی؟

تک و تنها که نبودم. اگر قرار بود به روستای دورافتاده و بی امکاناتمان نگاه کنم و حسرت نداشته‌ها را بخورم محال بود بتوانم حتی باسواد هم بشوم. البته بودند آدم‌هایی که همیشه دلشان با ما بود مثل خانم محرابی خیر مهربان، خانم تندگویان و خلاصه همین موسسه

خیریه رایحه که امروز مهمان خبرنگارش هستیم. کمی از روستای گلو بگو، امکانات درس خواندن تا چه حد بود؟

روستای گلو در ۳۵ کیلومتری قلعه گنج قرار دارد. روستای ما تا دبستان امکان درس خواندن داشت. بعد برای دوره راهنمایی و دبیرستان رفتم روستای آهوان، ۵ کیلومتر از روستای ما فاصله داشت. اما پیش دانشگاهی را مجبور شدم بروم قلعه گنج. آنجا به مدرسه شبانه روزی رفتم. مدیر مدرسه خانم مرضیه احمدی خیلی مهربان بود و کمکم کرد. خانم محرابی هم که





در کار خیر و مدرسه سازی بود با مسئولان همین
موسسه خیریه رایحه خیلی تشویقم می کردند. قوت
قلبم بودند و راهنمایی‌ام کردند.

خیلی درس خواندی تا قبول شدی؟

باید می‌خواندم تا قبول شوم.

منظورم این است که همیشه سرت توی درس
و کتاب بود یا با برنامه‌ریزی درس خواندی تا
توانستی در دانشگاه خوبی قبول شوی؟

نه. آنقدرها هم سرم توی کتاب نبود. به همه چیز
می‌رسیدم. راستش را بخواهید همیشه درسم خوب بود.

چون در زمان آموزش خوب گوش می‌دادم. کلاس کنکور
و این طور چیزها هم نرفتم. از تیر ۸۹ به طور جدی
درس خواندن برای کنکور را شروع کردم. سال گذشته
برای اولین بار که، با تلاش بنیاد نیکوکاری رایحه امکان
برگزاری آزمونهای کانون فرهنگی آموزش در قلعه گنج
فراهم شد، من توانستم در آزمون‌های قلم چی شرکت
کنم. چون رتبه‌ام خوب شد به قول معروف جزو افرادی
شدم که می‌توانستم رایگان امتحان بدهم و از جزوه‌ها
استفاده کنم. دوستانی هم از تهران برایم جزوه‌های تازه
و خوب را می‌آروند. آنقدر به روش خواندنم مطمئن

بودم که برای رتبه ۲ رقیمی درس می‌خواندم.

رتبه ۲ رقیمی؟

دقیقا. برای آن درس خوانده بودم ولی نزدیک کنکور پدرم که خیلی به او وابسته هستم بیماری سختی گرفت. من به قول معروف خیلی بابایی هستم. توی روحیه‌ام خیلی تاثیر گذاشت. ولی خب الانم راضی هستم. رشته‌ام را دوست دارم.

می‌خواهی ادامه تحصیل بدهی؟ بعد از اینکه درست تمام شد به روستایت بر می‌گردی؟

چرا برنگردم. برای آنجا درس می‌خوانم. برای اینکه بتوانم برگردم تا کمبودهای آنجا را جبران کنم. ما هر کدام به سهم خود وظیفه‌ای داریم. در قلعه گنج مربی خوب برای درس عربی نداریم. اگر هم هست کافی نیست. می‌خواهم بروم در زمینه رشته ام آنجا کار آموزشی انجام بدهم. البته حتما ادامه تحصیل هم می‌دهم.

تا به حال به تهران آمده بودی؟

نه. اولین بار بود که به تهران آمدم. برای امتحان به دانشگاهی در جنوب تهران آمده بودم. دانشگاه محل تحصیلم در شمال تهران است. محله به قول معروف با کلاس. برایم نوع زندگی آدم‌ها و امکاناتشان جالب بود. گفתי تنها دختری هستی که در دانشگاه دولتی در تهران قبول شدی. خواهر و برادرهایت هم

درس خوانده اند؟

خانواده من به درس خواندن اهمیت می‌دهند. ۳ تا برادر و ۲ خواهر هستیم. برادر بزرگم درسش خوب بود ولی نتوانست ادامه بدهد. خواهرم ازدواج کرد ولی دارد در دانشگاه پیام نور علوم اجتماعی می‌خواند. برادر کوچکم هم سخت درس می‌خواند تا در یک دانشگاه خوب در رشته خوب قبول شود.

دوست داری به هم سن و سال‌هایت چه بگویی؟ به خصوص آنهایی که چیزی از بی امکاناتی نمی‌دانند و به بهانه‌های من درآوردی درس نمی‌خوانند و موفقیت را دست نیافتنی می‌دانند؟

از نظر من هر انسانی برای هدفی آفریده شده است. این هدف را با معنویت و تلاش باید به سرانجام برساند. خودش هم مسئول است و باید راه درست را پیدا کند. اگر امکانات نیست آدم‌های خوب زیادی هستند که به فکر امثال من هستند. از همه مهمتر خدا هست. همیشه و همه جا.

شنیده‌ایم که می‌خواهی با موسسه خیریه رایحه هم همکاری کنی؟

من این موسسه را دوست دارم. می‌خواهم با آنها همیشه در ارتباط باشم. همین‌طور که آنها برای موفقیت من تلاش کردند من هم بتوانم در حد توانم در ارتباط با اهداشان به آنها کمک کنم.



گزارشی از ۱۲ کارگاهی که موسسه رایحه با موضوع توانمند سازی زنان سرپرست خانوار و کارآفرینی برگزار کرد

گامی دیگر برای پرورش کارآفرینان موفق

«کمک به توانمند سازی زنان سرپرست خانوار» خیلی از این شعار نمی‌گذرد. شعاری که بنیاد خیریه رایحه آن را سرلوحه برنامه‌های خود برای کمک به زنان سرپرست خانوار قرار داد. طرحی با هدف کمک به زنان سرپرست تحت پوشش خود. این باعث شد تا کارگاه‌هایی براساس توانایی‌ها، علایق و استعداد های آنان دسته بندی و برگزار کند که طی آن آموزش‌های لازم برای راه اندازی کسب و کار خانگی به آنان داده شد. برخی از این عزیزان زحمتکش و باغیرت اکنون به جایی رسیده‌اند که نه تنها از عهده مخارج زندگی خود و خانواده‌هایشان بر می‌آیند، بلکه کسب و کار خود را گسترش داده و کارآفرین شده‌اند و با گشاده دستی سفره‌ای پهن کرده‌اند تا تعدادی هم نانی از این سفره بردارند و دعای خیری نصیب آنان شود. امسال نیز کارگاه‌هایی در ۱۳ جلسه (هر جلسه به مدت ۴۵ ساعت) با همکاری انجمن زنان کار آفرین و حضور تعدادی از کارشناسان مجرب کارآفرینی تشکیل شد و زنان مددجو از آموزش‌های تفصیلی آن برای افزایش توانمندی خود در راه اندازی یا ادامه کسب و کار بهره بردند.

ایده یابی

اولین کارگاه با عنوان "ایده یابی" ۷ آبان امسال، توسط خانم صابر در سالن اجتماعات بنیاد و در جمع بانوان سرپرست تحت پوشش، برگزار شد. در این کارگاه، انتخاب ایده بر اساس علاقه و شناسایی فرصت‌های شغلی با مطالعه و مشاوره به عنوان مقدمه راه اندازی کسب و کار عنوان شد.

مشاغل خانگی

دومین کارگاه را خانم خدیجه یارعلی، ۲۱ آبان در سالن

انتخاب ایده، بررسی امکانات موجود و کمبودها، اتخاذ



اجتماعات برگزار کرد. او با تأکید بر
علاقه، مهارت و تجربه به عنوان ۳
ضلع یک مثلث کسب و کار موفق،
موارد زیر را مطرح کرد:
فعالیت‌های اقتصادی در خانه
نحوه انتخاب بهترین ایده
نکات مهم در راه اندازی کسب و کار
مزایا و معایب مشاغل خانگی
دلایل ایجاد خود اشتغالی و مزایای
آن در ایران
ریسک پذیری در راه کار آفرینی

بازاریابی

سومین کارگاه با حضور آقای ارجمند، کارشناس بازاریابی
۲۴ آبان برگزار شد. تکیه بر توانایی‌های فردی برای
جواب‌گویی به تقاضای بازار، شناخت گستره آن بازار
تأکید این کارشناس برای دستیابی به موفقیت در کسب
و کار بود. او در ادامه این بحث به نکاتی کلیدی در کسب
و کار اشاره کرد:

شناخت نیاز، خواسته و تقاضای بازار
مشاغل کم درگیرانه و پر درگیرانه
مشتریان سرعتی و قدرتی

پرورش و اجرای ایده‌های نو در مرحله بلوغ کسب و کار

آشنایی با قوانین کار و تامین اجتماعی

۲۸ آبان چهارمین کارگاه کارآفرینی نیز با حضور آقای
ارجمند برگزار شد. او در این جلسه به تعاریفی در رابطه
با کارگر و کارفرما پرداخت. مواردی همچون:
ضرورت عقد قرارداد کتبی برای احقاق حق
ضرورت پرداخت بیمه طبق قانون کار
آشنایی با امور مالیاتی برای مدیریت بهتر جریان
نقدینگی
تنظیم دفتر حسابداری، اولین گام برای جلوگیری از
پرداخت جریمه

ارتباط

ارتباط، عنوان پنجمین کارگاهی بود که خانم یارعلی یکم آذرماه، برگزار کرد. اومهارت در برقراری ارتباط مؤثر را یکی از رموز موفقیت در ایجاد کسب و کار دانست و موارد زیر را در این امر مؤثر دانست:

داشتن مهارت در ارتباط "رمز موفقیت در انتقال پیام" نگرش مثبت "انتقال احساس خوب و مثبت به دیگران"

مدیریت زمان

ششمین کارگاه نیز با عنوان "مدیریت زمان" توسط خانم یارعلی در تاریخ ۵ آذر برگزار گردید. ایشان بر برنامه‌ریزی و مدیریت زمان به عنوان یکی از مؤثرترین راه‌های کنترل فشارهای روحی و روانی تاکید و نیز مشاوره‌های بسیار قابل توجهی در مباحث ذیل ارائه دادند:

برنامه‌ریزی و مدیریت زمان

«خود ارزیابی» برای برنامه‌ریزی بهتر و کسب موفقیت

طرح کسب و کار

جذب مشارکت و کمک سازمان‌ها و نهادهای دولتی موضوعی بود که در هفتمین کارگاه این دوره در ۸ آذر با عنوان "طرح کسب و کار" برگزار شد. آقای ارجمند در این کارگاه به طور عملی نحوه تکمیل فرم‌های طرح کسب و کار را برای شرکت کنندگان

توضیح داد.

دهمین کارگاه نیز توسط این کارشناس با همین عنوان و در تکمیل مبحث فوق ۲۸ آذر ماه، برگزار شد.

حسابداری صنعتی

"حسابداری صنعتی" چیست؟ خانم حقیقت طلب ۱۳ آذر در هشتمین کارگاه کارآفرینی به این سوال پاسخ داد. او حسابداری صنعتی را یک "فن" ذکر کرد که با تکیه بر تجربه، می‌توان به تبحر کافی دست یافت و همچنین حسابداری صنعتی با برآورد قیمت تمام شده، به مدیران برای تصمیم‌گیری‌های درست در جهت بهبود تولید و هزینه کمک می‌کند.

آشنایی با محیط مجازی

نهمین کارگاه با عنوان "آشنایی با محیط مجازی" با حضور خانم پارسا ۲۰ آذر برگزار شد. خانم پارسا، مباحثی در رابطه با برتری انسان از جهت خلاقیت، تفکر و حواس پنج‌گانه نسبت به کامپیوتر مطرح کرد. موضوعات جالب همچون:

انسان برتر از کامپیوتر

ضرورت آشنایی با اینترنت در جهت گسترش آگاهی از کسب و کار مورد نظر در این کارگاه مطرح شد.

محیط کسب و کار در بخش خدمات

یازدهمین کارگاه با عنوان "محیط کسب و کار در بخش خدمات" با حضور کتابون سپهری ۲۶ آذر برگزار شد و پیرامون عناوین زیر موضوعاتی مطرح شد:

ضرورت توجه به خدمات برای رشد ارزش افزوده و توسعه اقتصادی

ارزیابی محیط کسب و کار، عامل بهره برداری از فرصت‌ها و به حداقل رساندن تهدیدها

ایجاد مزیت رقابتی، رمز رشد و شکوفایی در محیط کسب و کار

جلسه اختتامیه

خانم صابر، مدیر انجمن زنان کارآفرین به همراه آقای ارجمند، کارشناس آن مرکز، در آخرین و دوازدهمین کارگاه کارآفرینی با ارزیابی، نقد و بررسی اجمالی مباحث جلسات پیشین به سؤالات شرکت کنندگان پاسخ دادند. در پایان موسسه خیریه رایحه از خانم‌ها صابر، یارعلی، حقیقت طلب، پارسا، سپهری و آقای ارجمند برای همکاری با این بنیاد خیریه و تلاش برای توانمندسازی زنان سرپرست خانواده تشکر و سپاسگذاری می‌کند.





رایحه امید در خانواده‌ها

بدن‌های سالم خانواده نیز خواهند داشت

کار بگذرانند. در برخی خانواده‌ها نیز گاهی پدر کار می‌کند و مادر کارهای خانه را رو به راه می‌کند، تا هم پدر و هم فرزندان لحظه‌های خوب و آرامی در خانه سپری کنند. اینها تصاویر زیبایی از زندگی و خانواده‌ها ارائه می‌کند. خانواده‌هایی هستند که مانند هیچ یک از خانواده‌های گفته شده نیستند.

اکنون در نظر بگیرید خانواده‌های هستند که فقط یک سرپرست دارند. این سرپرست باید به تنهایی خانواده‌ای را

به خانواده‌هایی که هم پدر و هم مادر برای گذران زندگی تلاش می‌کنند و باید هر دو به سر کار بروند، فکر کرده‌اید و یا دیده‌اید؟ در چنین خانواده‌هایی پدر و مادر در کنار هم و با کمک هم زندگی را می‌چرخانند. آنان برای آنکه فرزندانشان آینده بهتری داشته باشند و کاستی‌های کمتری را در زندگی خود تجربه کنند، دست در دست یکدیگر نهاده‌اند تا زندگی بهتری را برای فرزندان خود رقم بزنند. برای این کار لازم دانسته‌اند تا زمان کمتری در خانه بود و وقت بیشتری را سر

با خود همراه کرده و چرخ زندگی با دست‌ها و کارهای آنان بچرخد. به عبارت دیگر در این خانواده‌ها، کار و بار زندگی روی دوش یک نفر است. این یک نفر هم باید حواسش به خانه باشد و به اینکه نیازهای عاطفی خانه را برآورده کند، برای بچه‌ها مادری کند، لباس‌ها و ظرف‌ها را بشوید و غذاهای گم برای خانواده بپزد. همچنان باید مرد بیرون نیز باشد و نان و روزی خانواده را تامین کند. چنین انسان‌هایی، دوچندان تلاش می‌کنند و دوچندان کار و بار زندگی را بردوش می‌کشند. آنان با اینکه یک نفر هستند، اما در دو نقش ظاهر شده و کار دو نفر را انجام می‌دهند.

اما در همین خانواده‌ها، یعنی خانواده‌هایی که یک نفر، نقش دو نفر را بازی می‌کند و هم پدر است و هم مادر، گاهی می‌شود که او یعنی سرپرست بیمار می‌شود. آن‌هم نه یک بیماری ساده، بلکه بیماری‌ای صعب‌العلاج! همه پزشک‌ها راه امید را بر او و اعضای کوچکتر خانواده که راه و پناهی جز او ندارند، بسته می‌بینند. فکر کنید فرزندان خانواده در این حالت چه حسی دارند؟ آنان همه امیدهای خود را برباد رفته می‌بینند. آرزوهای خود را دست نیافتنی و با خود فکر می‌کنند که دیر یا زود، دیگر کسی نخواهد که آنان را نوازش کند، برای آنان تکیه گاه باشد و یا کوهی باشد که آنان به او پناه ببرند، کوهی که خود نیازمند دستانی برای یاری کردن است. این کودکان در این شرایط دلشان پر می‌شود از ناراحتی و غربت، از غصه تنهایی‌هایی که ممکن است فردا به

سراغشان بیاید و آنان ناگهان در این زندگی که فرازونشیب های بسیاری دارد، دست یاری گری نداشته باشند.

برای کمک به این خانواده‌ها، خانواده‌ی بزرگ رایحه امسال خانواده‌هایی را دید که این گونه بودند. رایحه برای یاری به این خانواده و برای کاستن از رنج آنان، راه‌های بسیاری را در پیش گرفت و تلاش‌های بسیاری از خود نشان داد. نخست آنکه از توان پزشکان یاری گرفت، پزشکانی که همه تخصص خود را به کار گرفتند تا این سرپرستان زمین گیر نشوند، تا خانواده‌های آنان به دلیل همین زمین‌گیری، خود را ناتوان احساس نکنند و از جامعه بیرون رانده نشوند. با همه تلاش‌های پزشکان و کمک‌های رایحه، اما برخی عمرشان به دنیا نبود و خانواده را ترک کردند و به دیار باقی شتافتند. اما خوشحالی آنجاست که ۱۷۰ نفر با لطف خدا و تلاش پزشکان، ماندند تا خانواده خود را در راه زندگی همراهی کنند. زیرا زندگی بلند است و عمر ما کوتاه و دست‌های یاری دهنده است که می‌تواند این راه دراز را کوتاه کند. اما باید توجه کرد که این کارها جز با همراهی مردم، یعنی شما و نیز پزشکان امکانپذیر نبود. و گروه خود رایحه جایی برای جمع شدن است، جایی برای هم افزایی توان‌ها و نیروها و در نبود این دست‌های یاریگر، حتی خود رایحه به تنهایی نمی‌توانسته است کاری از پیش ببرد.

به همین دلیل خانواده بزرگ رایحه از اعتماد، همراهی و محبت همه پزشکان و متخصصانی که این ۱۷۰ نفر و



خانواده هایشان را همراهی کرده‌اند، تشکر می‌کند. البته فقط تشکر نمی‌تواند بیانگر عظمت کاری باشد که آنان کرده‌اند.

سال گذشته خانواده بزرگ رایحه با کمک این پزشکان توانسته است برای ۶۰ خانواده شناسنامه سلامت تشکیل دهد. ۵۰۰ نفر را به مراکز پزشکی تشخیصی ارجاع دهد. ۵ جراحی انجام دهد. ۱۰۰ میلیون ریال وام به بیماران اهدا کند و ۱۵۰ میلیون و ۴۵۰ هزار ریال کمک هزینه درمان بصورت بلا عوض تهیه کند. همچنین ۹۵ نفر از اعضای این خانواده با کمک مشاوران به کلینیک مددکاری و مشاوره همدلی ارجاع رفته‌اند.

اکنون آن پرسش مطرح است که چطور میتوان از پزشک، روان پزشک، دندان پزشک و همه عزیزانی که برای مداوای خانواده‌های ما تلاش می‌کنند، تشکر کرد؟ چطور می‌توانیم قدرشناس بزرگوارانی که در درمانگاه خیریه «غدیرخم»، مرکز تشخیصی خانم دکتر «فاطمه برادران انارکی» و آزمایشگاه «پژوهش» در پذیرش بیماری‌ها کمک می‌کنند، باشیم؟

شاید نتوانید باور کنید، اما جای تحسین و تشکر دارد که در سال ۹۱ مشکل جسمی و روحی و روانی ۱۷۰ بیمار از خانواده‌های تحت پوشش این بنیاد و بیمار مراجع با همت همین دوستان برطرف شده است. بنیاد رایحه، ممنون اعتماد، همراهی و بذل محبت همه پزشکان و بیمارستان‌ها و به ویژه «دانشکده دندانپزشکی شهید بهشتی» «داروخانه

۱۳ آبان» است. همچنین از درمانگاه خیریه غدیرخم که با ریاست خالصانه آقای دکتر «ناصری» پیوسته مسئولیت معاینه مقدماتی و تهیه شناسنامه سلامت خانواده‌ها را بر عهده دارند، بی نهایت سپاسگذاریم.

براساس آمار سال‌های گذشته به صورت سالانه و با کمک عزیزان پزشک، در بنیاد رایحه برای ۶۰ خانواده شناسنامه سلامت تشکیل می‌شود، ۵۰۰ نفر به مراکز پزشکی تشخیصی ارجاع داده می‌شوند.

همچنین ۵ مورد جراحی، ۶۰ مورد ارجاع به داروخانه ۱۳ آبان، و اعطای یک میلیون ریال وام به بیماران، برای کمک هزینه درمان به صورت بلا عوض و با هدف تهیه تجهیزات پزشکی و بهداشتی برای بیماران نیازمند از دیگر کارهایی است که در هر سال انجام می‌شود. همچنین ۹۵ نفر برای مشاوره روانی به کلینیک مددکاری و مشاوره «همدلی» ارجاع داده شده‌اند.

رایحه در قدردانی، تشکر و سپاسگزاری از عمل نیکوکارانه گروه پزشکان و سایر عوامل درمانی لوح تقدیری تهیه و به این بزرگواران بی نشان تقدیم کرد. هرچند این کار نمی‌تواند بیانگر بزرگی و شگفتی کاری باشد که آنان کرده‌اند. اما خواستیم به این بزرگواران بگوییم که ما می‌دانیم که شما چه کرده‌اید و در این جامعه که قدری فراموشی انسان‌ها در آن باب شده است، شما هموعان خود، ایرانیان و هم وطنان خود را فراموش نکرده‌اید. ما نیز شما را فراموش نخواهیم کرد.



یادواره شهید تندگویان (رایحه)

این لاله‌های سرخ آسمانی

حکایت آن دلاورمردان حکایت ماندگاری است. همان مردان همانانی که مرگ را نه پایان زندگی، که آغازی دیگر برای بی‌باکی که راه آسمان را بیشتر از راه زمین می‌شناختند. زندگی می‌دانستند. این سبکبالان عاشق نمادی از رشادت و

ایثار بودند. آنان در روزهای سخت، روزهایی که زندگی یک ملت جز با شهادت آنان نمی‌توانست که ادامه یابد، با شور و شعفی خاص و با اسم یا حسین(ع) و یا زهر(اس) تا قلب دشمن پیش رفتند و از زندگی و مرگ، دو مفهومی که جز در کنار یکدیگر شناخته و معنا نمی‌شود، معنایی تازه ارائه کردند. این معنا اکنون که بیش از ۲۰ سال از آن سال‌ها می‌گذرد، به کار امروز و زندگی ما می‌آید. آنان عارفانه به دیار حق شتافتند. به‌راستی که شجاعت و دلیری آنان با گذر زمان هرگز فراموش نمی‌شود و آن همه مقاومت و ایستادگی در دفتر تاریخ این سرزمین به یادگار ثبت شده‌است. درس بزرگ کار عظیم آنان، زیستن و از آن بالاتر، مرگ در راه مردم و خداوند است. اکنون نیز که سال‌هاست که از آن دوران می‌گذرد و روزهای جنگ به پایان رسیده‌است، ما با زنده نگه داشتن یاد و خاطره این عزیزان در اواخر آذر، همزمان با سالروز شهادت آزاده «محمدجواد تندگویان» وزیر نفت دولت شهید رجایی به همراه تعدادی از شهدای منسوب به بنیاد رایحه، مراسم «به یاد لاله‌ها» را در این بنیاد برگزار کردیم. در این مراسم تلاش شده است تا برخی از رشادتها، تلاش‌ها و جانفشانی‌های این مردم انسان‌های بزرگ، برای حاضران و اعضای خانواده رایحه بیان شود. آنچه در ادامه می‌خوانید، شرح مختصری از این مراسم است، مراسمی که قرار است ما را هرچند کوتاه از روزمرگی رهانیده و به جهان زیبای ایمان و ایثار نزدیک کند.

عکس‌هایی که مظلومانه می‌نگرند

قدم که برسالن اجتماعات می‌گذارم، عکس‌هایشان را می‌بینم که چه مظلومانه می‌نگرند، عکس‌هایی از چهره‌هایی آسمانی که این روزها تنها یاد رشادتهایشان با ما باقی مانده است. در نگاه این مردان آرامش خاطری است برای تسلی خانواده‌هایی که اکنون نیز نیازمند رشادت در برابر روزمرگی‌ها و تسلیم شدن‌ها برابر سختی‌های معمول زندگی هستند، نیازمند دستانی که نشانی کوچه صداقت و آرامش و ایمان را به آنان نشان دهند. اما این مردان آسمانی، در این نگاه خود آرامشی ملکوتی دارند، آرامشی که نیاز امروز ماست. در کنار عکس‌های آنان، چفیه‌های رزم را می‌بینم که نمادی از مقاومت و ایستادگی تا مرز شهادت‌اند. این چفیه‌ها از آن رو آسمانی خوانده می‌شوند که مردانی آسمانی آنها را بر شانه‌های خود نهاده‌اند و بر این شانه‌ها، کسی چه می‌داند که چه بار سنگینی قرار داشته است، بار سنگین ایمان به جهاد و معاد. این پارچه‌های متبرک بود که آنان آن را برگردن می‌انداختند و در مقابل دشمن صف می‌کشیدند. همان چفیه‌هایی که گاهی سفرفه نان خشکشان بود و گاهی هم پارچه‌ای برای پوشاندن زخم‌هایشان. در کنار همه این‌ها سر بندها را دیدم. سربندهایی که اسم مقدس یا حسین شهید(ع) بر آن حک شده بود. این سربندها روی سر کسانی قرار داشت که حسینی بودند و حسین‌گونه زیستند و شهید شدند. شهادتی که مانند شمع سوختند تا در مسیر الهی از



حاکم است. همه دنبال چیزهای دیگری می‌گردند، چیزهایی که رنگ و بوی این جهانی ندارد. این امر، این تصاویر و اساساً موضوع مراسم، فضای خاصی به این سالن بخشیده بود. مراسم با تلاوت قرآن کریم آغاز شد. سپس نماهنگی که با عکس‌هایی از شهدا همراه بود، پخش شد. این نماهنگ صحنه‌های زیبایی از تصاویر شهدا را، یکی پس از دیگری روی پرده به نمایش گذاشت.

همه موانع و مشکلات عبور کردند تا به این ترتیب خط نورانی و پرچم (لااله الا الله محمد رسول الله) را همچنان استوار نگه دارند. این خود نشانگر این است که شهادت فیض عظیمی است که شامل حال بندگان خاص خدا می‌شود.

تبسمی شیرین بر چهره‌های آسمانی

جمع سالن را می‌نگرم که حضور همه خانواده‌های معظم شهدا در این مراسم چشمگیر است. امروز حال و هوای خاصی

نگاه انسان‌هایی که در این عکس‌ها رو به روی ما قاب شده بودند، لبریز از تبسمی‌شیرین بود، تبسمی به رنگ آفتاب، آفتابی که تازه اول صبح و پس از شبی طولانی طلوع می‌کند. این تصاویر با آرامشی خاص و ملکوتی در فضای بی‌ریای جبهه در کنار ساز و برگ جنگی ایستاده بودند و گویی مرگ را به ریشخند گرفته بودند. لحظاتی در خود می‌گیریم. پس از آن خواهر شهید مهدی کریمی متنی با ناهنگی زیبا از زبان حال شهدا خواند. سپس با صحبت‌های خانم ژیان‌پناه برنامه ادامه پیدا می‌کند.

یادی از فتح الله

او به عنوان همسری مهربان و مادری فداکار از فعالیت‌های همسر و فرزندش در زمان انقلاب می‌گوید. به گفته ایشان، فتح الله ۲۴ سال داشت و فرزندش ۵ ماهه بود که برای شهادت آغوش خود را باز کرد و خانواده را تنها گذاشت. یک سال و نیم بعد پدر به جبهه می‌رود و به عهد خود وفا کرده و به پسرش می‌پیوندد تا در وادی عشق کنار هم بیارامند. سپس خواهر شهید ژیان‌پناه در ادامه صحبت‌های مادرش خاطراتی بیان می‌کند. وی از فتح الله به عنوان الگو و معلم انقلاب یاد می‌کند و از روحیه جهادی و شهادت طلبی پدر می‌گوید: پدر در جبهه می‌جنگید که اسلحه پسر زمین نماند. او این طور ادامه می‌دهد: زمان ازدواج پسر، پدر در جبهه بود و حضور نداشت.

حماسه آفرینی‌های شهدا

در ادامه خانم کریمی خواهر شهید حاج داود کریمی و همسر

شهید بشرحق در صحبت‌های خود حماسه آفرینی‌های شهدا را نشان دهنده افتخارات یک ملت می‌داند. به گفته او دستاوردهای یادواره شهدا پیوند با تاریخ است. وی بزرگداشت شهدا را بیان درد و رنج مشترک و موجب همدلی و وحدت دانسته و تمام این یادآوری‌ها را زمینه و بهانه‌ای برای خروج ما از چرخه روزمرگی زندگی و معنا بخشیدن به آن بیان می‌کند. پس از صحبت‌های خانم کریمی، خانم تندگویان در سالگرد شهید تندگویان و همراهانشان با یادآوری بارزترین ویژگی شهدا را آزادی و رهایی از دلبستگی‌هاست، و رها شدن از این تعلقات را بسیار سخت دانسته و آرزو می‌کند که نسل حاضر، بی‌رنگ و ریا پاسدار خون شهدا باشد.

نباید شک کنیم

به نظرایشان نباید در راهی که طی کرده‌ایم، شک کنیم و باید مستحکم و مستقیم پاسخگوی نسل امروز باشیم. به گفته خانم تندگویان همچون صدر اسلام که تکرار همیشه تاریخ است، باید حق را از باطل با آگاهی جدا کنیم. این خواهر شهید، درباره شهیدان ژیان‌پناه و دیگر شهدا می‌افزاید: آنان به با آگاهی، شعور و درک عمیق از خطرات مبارزه بر؟ پایبندی به اعتقاد و صداقت در عمل شهید شدند.

وی با اشاره به کتاب دکتر شریعتی و اثر آن در تحول شهید تندگویان اضافه می‌کند: او خود را مسئول رسالتی بزرگ می‌دانست. خانم تندگویان ملاک حق از باطل را کلام قرآن بیان کرده و می‌گوید: اگر با قرآن بیگانه شدیم، یعنی با راه



شهیدا بیگانه‌ایم. راه شهیدا شناخت ظلم و ظالم و مقاومت و ایستادگی و مبارزه در راه برقراری قسط و عدل است و شهیدا در این راه از هیچ کوششی دریغ نکردند.

در پایان این مراسم از خانواده‌های معظم شهیدا با اهدای گل قدرانی و تجلیل شد. در پایان نیز مداح اهل بیت (ع) چشم‌های همه را با ذکر از عاشورا و کربلا بارانی ساخته تا بار دیگر بر این حقیقت صحه گذاشته و تاکید شود که شهدای ما نیز همان راهی را رفته‌اند که قرن‌ها پیش شهدای کربلا به قافله سالاری حسین (ع) رفته‌اند. یادشان گرامی، روحشان قرین رحمت الهی و راهشان در زندگی مستدام باد.

امسال یادواره‌ی شهید تندگویان عزیزی را کم داشت، که به سادگی میشد حس کرد، سرکار خانم اشرف السادات مینو نشان مادر بزرگوار شهید آزاده محمد جواد تندگویان به دیار حق پیوسته بودند و به حسرت چندین سال، ندیدن روی پسرشان پایان دادند و ما را ترک کردند. ایشان با تمام افتخاراتی که فرزندشان در آن سال‌ها آفریدند و تا هم اکنون مشهود می‌باشد، باز دلتنگشان بودند.

خداوند این مادر و پسر و همه شهیدان اسلام را قرین رحمت الهی گرداند.



به راهی می‌روم که برایم ساختی و نشانم دادی

خدا حافظ رایحه زندگی

بوی خوش زندگی در یکی از روزهای خداوند، در یک مرکز مشاوره به مشامم رسید و آنقدر این شمیم رحمت الهی در وجودم ریشه دواند که هر کجا، چه خیابان و خانه و چه هرجای دیگر که بودم، آن را استشمام می‌کردم. گویی تجربه حضور در این بنیاد، دیگر نه حضور در یک ساختار اداری و یا رسمی، که حضور در یک جمع انسانی بوی خوش زندگی در یکی از روزهای خداوند، در یک مرکز مشاوره به مشامم رسید و آنقدر این شمیم رحمت الهی در وجودم ریشه دواند که هر کجا، چه خیابان و خانه و چه هرجای دیگر که بودم، آن را استشمام می‌کردم. گویی تجربه حضور در این بنیاد، دیگر نه حضور در یک ساختار اداری و یا رسمی، که حضور در یک جمع انسانی بود، جمعی که کمک به دیگران و دستگیری از همنوعان را هدف و غایت کارها و برنامه‌های خود قرار داده بود. چنین بود که عطر و مشام ساعت‌ها و روزهایی که در این بنیاد گذرانده بودم، همچون نامش که «رایحه» است، در عمق روح و جانم ریشه دوانیده و ماندگار شده بود. ای عطر خوش زندگی! ای تجربه انسانی ناب و یک

بنیادی که زمینه و فرصت عشق به هم‌نوع را برایم فراهم کردی، من سپاسگزارم که تمام ذهن و فکرم را انباشته از عشق کردی و همه آنچه را که نومیدی و یاس بود و مدت‌ها بود که در دلم ریشه زده بود و عنان زندگی را از کفم ربوده بود، از دلم و جانم بیرون کردی.

تو توانستی

تو توانستی که حس بی‌اعتمادی و ضعیف‌النفس بودن را از من بگیری و به جای آن، اعتماد به نفس و خودباوری را به من آموختی. و کسی چه می‌داند که من بیش از هر چیز دیگری به این امر نیاز داشتم. تو، بعد از چند سال سستی، کرحتی و بی‌تفاوتی، بعد از سال‌ها بی‌تفاوت از کنار دیگران عبور کردن، از کنار دستان نیازمندی که تو را در مقام انسان صدا می‌کردند، با تو جان دوباره گرفتم و هوای پژمرده‌ام با دستان پر توان تو دوباره تازه شد. چنان تازگی که گویی در زمستان سرد این شهر، این نسیم روح بخش و زنده‌کننده بهار است که در من و بر من می‌وزد.

ابتدا تو آمدی

ابتدا تو به دنبالم آمدی. این تو بودی که مرا یافتی و به من فرصت تغییر، فرصت بالفعل کردن اراده و خواست‌هایم را فراهم عطا کردی. این تو بودی که مانند زمینی آماده باروری، چون دانه‌ای خرد، مرا در خویش گرفتی و

فشردی و این چنین تجربه‌هایی ناب زاده شد تا از دل آن، انسانی دیگر برون آید. اما بعد از آن روز، آن روزی که برای نخستین بار تو را تجربه کردم، من بودم که هرجا گفتمی آمدم و هر کار خوبی که نشانم دادی، انجام دادم. تو را سپاس از این که از زنی مچاله شده، انسانی در خود فرورفته، مادری ایستاده و محکم ساخت. اکنون به همت بلندت دوست که من خویش را یافتم و به همین دلیل اکنون سال‌هاست که دیگر خودم را در هیچ مسئله‌ای، چه مادی و چه اجتماعی نمی‌بازم و با تدبیر و تفکر، چاره‌ای برای آن پیدا می‌کنم. پیش از این خط خودم از یادم رفته بود. اگر چیزی می‌نوشتم، نمی‌توانستم آن را بخوانم. تو من را باخطم آشتی دادی، خطی که به قول کارشناسان، نشانه‌هایی جدی از درون را با خود دارد و ما را این خط است که بروز می‌دهد. اینک اگر حتی بدخط‌ترین هم باشم، باز هم بسیار راحت آن را می‌خوانم، خواندنی که حتی خود نیز به شگفت می‌آیم.

روزها چه زود می‌گذرند

روزها چه زود می‌گذرند، ای دوست دیر یافته‌ام. اکنون زمان بدرود است، زمان رفتن به راهی که از بودن با تو آموختم، راه خویشی که تو آن را به من نشان دادی. دیگر باید از تو جدا شوم و راه خویش گیریم، راهی که تو نیز آن را می‌خواهی و از روز نخست خواستی. پس؛ خداحافظ رایحه عزیزم.



من همیشه مدیونتان هستم و حتما محبت بی دریغ‌تان را به اندازه وسع و توانایی‌ام جبران خواهم کرد. من آموختم که چون شما دستگیر دیگران باشم و به قدر همت و وسعت روح خویش، راه دیگران را به آنان نشان دهم. از این که با اردوهایت، با آن باهم بودن‌های ساده و صمیمی، دل من و دخترم را شاد کردی و خنده را بر لبان ما نشاندی، از همه آن تجربه‌های ناب و لحظه‌های بکر و تکرار نشدنی که آفریدی، ممنونم. از این که چندین سال اجازه ندادی برای خرید لباس و حتی تغذیه به بازار بروم، ممنونم. از بسیاری چیزهای دیگر نیز ممنونم که مجال بیان نیست.

دعايت می‌کنم که در این مدت همراه واقعی ما بودی و در ازای این همه خوبی و محبت، چیزی طلب نکردی. سپاسگذارم که بدون هیچ چشمداشتی، برای تحصیل

دختران من، به من کمک مالی می‌کردی، دستم را می‌گرفتی بی آنکه در ازایش چیزی طلب کنی.

در هر مورد، در هر مسئله سخت و در هر دشواری راه، یار و یاور من بودی. در پرداخت هزینه بیماری‌ام سنگ تمام گذاشتی و پی‌گیر وضع تحصیل دخترانم بودی.

نمی‌دانم چرا با خواندن و دیدن اسمت، یاد حضرت زهرا(س) می‌افتم، زهرایی که مظهر و نماد شجاعت، ایثار و خود نمونه‌ا زلی و ابدی «الجار ثم الدار» بود. براستی که یک الگوی مناسب و بی‌بدیل برای زن مسلمان است. دینی دارم، باری را در خویش احساس می‌کنم، کاری که باید انجام دهم، حتی اگر زمان زیادی بگذرد. البته خوب می‌دانم که با یاری اسمت و به نیت پاکی که از رایحه بهشت خداوندی در دلم نشست، این دین را ادا می‌کنم.

رض

مادرانی از جنس آفتاب

مادر باشی، همه چیز برایت رنگ و بوی دیگری دارد. مادر که باشی غصه‌هایت زودتر از خودت به دنیا می‌آیند. به دست‌های ناتوانم که نگاه می‌کنم دلم می‌لرزد. این دست‌ها دیگر نه توان کار کردن دارند و نه حتی توانی برای نوازشی که کمی از دردهای فرزندانم را التیام بخشد. مادر که باشی معنای درد را خوب می‌فهمی. وقتی که جگر گوشه‌هایت ذره ذره درد را در پس خنده‌های تلخشان پنهان می‌کنند تا مادر پیرشان از غم بی‌کسی و ناتوانی جرعه جرعه شرم را سر نکشد می‌فهمی که من چه می‌گویم.

من خوب می‌دانم، می‌دانم که خدا هست و از او یاری می‌خواهم، دست نیازم را به سویش دراز می‌کنم. تو هم مخلوق خالقی هستی که مهربانی و سخاوتش بی‌بدیل است. پس توکل بر خدا می‌کنم و محبت او را در قلب پر وسعت و دریایی تو می‌جویم...

یاری‌ام کن که خداوند یاور بی‌پناهان است خسته‌تر از آنم که غصه و دردمندی‌ام را برایت بنویسم. خسته‌تر از آنچه که تو فکر می‌کنی. وقتی سال‌ها زحمت می‌کشی تا نهال زندگی‌ات به ثمر بنشیند و می‌بینی ذره ذره برگ‌های سبز زرد می‌شوند و پاییز را برایت به ارمغان می‌آورند دلت برای بهار تنگ می‌شود. دو فرزندم به دلیل نداری و بیماری هر روز آب می‌شوند و صد افسوس که

باغبان هم بیمار است و توانی برای مراقبت ندارد. ما امروز و اکنون دست یاری‌گر تو، دوست مهربان، را می‌خواهیم. یکی از فرزندانم نارسایی قلبی دارد و کلیه‌هایش از کار افتاده است و شیرینی زندگی برای ما، فقط در قند بالای خونمان معنا پیدا کرده که هر سه را دردمند و ناتوان ساخته است. ناتوانی ما را به توان پر مهرت مزین کن تا ما هم شیرینی زندگی را با تو بچشیم.

چشم به راه محبت بی‌کرانتان هستیم.
مادری ۳۵ ساله





لبخند مددجویان وقتی ارزاق شب عید خود را از رایحه می‌برند

بهشت همین جاست، درست پشت همین لبخندها

کالاهایی که با پول نمی‌توان ارزش آنها را سنجید. کالاهایی که برای خرید آنها بیش از پول، باید شوق داشت و لیاقت. باید خدا به تو لطف کرده باشد و لایق شده باشی تا بتوانی در این بازار نیز گام نهی. رفتن به سرزمین دل‌ها و شاد کردن برخی قلب‌ها، نیازمند صداقت است، صداقت دست‌های مهربان که ناتوانی دست‌های پینه بسته را در می‌یابد.

بهانه باید داشت

برای هر خریدی بهایی باید داشت و وجهی باید پرداخت. بارها و بارها شنیده‌ایم که هر چیزی قیمتی دارد. اما نمی‌دانم

نمی‌دانم تا به حال چند بار برای خرید به بازار رفته‌اید و خرید کرده‌اید؟ چند بار خواسته‌اید بروید، اما به دلیل نداشتن پول از رفتن منصرف شده‌اید؟ و یا اصلاً چند بار رفته‌اید و کسانی را در بازار دیده‌اید که از کنار ویترین‌های پر از اجناس رنگ و وارنگ، با حسرت و شوق می‌گذرند، بی آنکه توانایی خریدن جنسی و یا برآوردن آرزویی، حتی کوچک را داشته باشند؟ وقتی به این نکات فکر کردید، دفعات دیگر با قدم‌های شمرده‌تر به بازار خواهید رفت و بی شک چشم‌های شما نگران نگاه‌هایی خواهد بود که از دور دست‌های، زنبیل‌های پر شما را می‌نگرند. باوجود این بازارهایی هستند که کالاهایی متفاوت را عرضه می‌کنند،



مجموعه‌ای از کیسه‌های برنج، عدس، لپه، روغن، گوشت و دیگر اقلامی بود که برای شب عید مددجویان تدارک دیده شده بود. بسته‌ها کنار هم چیده شده و منتظر بودند تا سفره خانواده‌ها را رنگین کند. فاطمه را دیدم. او را می‌شناختم. یکی از مددجویان این خیریه بود. او به سختی، اما با خوشحالی و شعفی وصف نشدنی بسته‌ی سنگین مواد غذایی را با خود می‌برد. خانم (ف) را دیدم که با آن جثه‌ی کوچک و ضعیفش؛ مردانه بسته‌ی سنگین سبد ارزاق شب عیدش را از پله‌ها پایین می‌برد و برق رضایت چشمانش، حکایت غروری بود که سفره عید بچه‌هایش را پر می‌کرد. خانم (ز) نگاهی به بسته گوشت کرد و با خوشحالی گفت: چه خوب، مثل همیشه. گوشت هم هست. همه به این شادی کودکانه خندیدیم، اما خوب می‌دانستیم که این دلوپسی‌ها برای فرزندان است که در

تاکنون چقدر اندیشیده‌ایم که آیا در این بازار عرضه و تقاضا و قیمت و ارزش، چیزی هست که قیمتی نداشته باشد؟ چیزی هست که ارزشش بالاتر از اندوخته‌های ما باشد؟ قدری هست که ما نتوانیم بپردازیمش؟ و یا اساسا کالایی هست که با پول نتوان آن را خرید؟ آری هست؛ هست. همچنان باید پرسید آیا کسی هست که قیمت واقعی شاد کردن دل محزونی را بداند؟ دلی که جایگاه خداوندی است که خود خالق شادی‌ها و مهربانی‌هاست. برقی که از کلبه‌ی چشمان غمزه‌ی این عزیزان ساطع می‌شود، بهای کار نیکی است که تو مسببش بودی و چه لذتی در این نگاه معصوم و لبخند زیبا پنهان است.

شما نبودید، اما ...

شما نبودید، اما من حضور داشتم. بسته‌های غذایی که



تصاویری از سبدهای ارزاق اهدایی رایحه

سال برایشان زمستان بود و این رایحه بود که کمک کرد تا نسیمی بهاری در این خانه بوزد. آن روز را هرگز فراموش نمی‌کنم. روزی که فهمیدم گاهی بهای ارزشمندترین چیزها شاید به ارزانی یک لبخند باشد و یا گرفتن دست ناتوانی که چشم امیدش بعد از خدای بزرگ به همت من و تو است. شاید باور نکنید، اما من آن روز فهمیدم که بهای بهشت چه ارزان است.

بهای بهشت اگر بخواهم چه ارزان بدست می‌آید، تنها باید بخواهیم و رایحه این فرصت را برای ما فراهم می‌آورد تا با هم افزایش توان‌ها و روی هم گذاشتن‌های دست‌های بی‌صدا، مجالی برای خرید بهشت به دست آوریم.

این وجد و خوشحالی هر ۳ ماه یکبار تکرار می‌شود و رمضان هم به برکت رنگ خدایی که دارد، شکوه دیگری می‌گیرد و به همت حامیانی خیرخواه سفره‌ای رنگین‌تر از هر زمان را با عطر خوش روزه برای خانواده‌ها تدارک می‌بیند. از آقایان سلیمانی، مهندس بوشهری، یآوری و پاک نژاد که بیشترین سهم را در سبد امسال رایحه داشتند و از سایر حامیان نیز بی‌نهایت سپاسگذاریم. گزارش از خانم (ر)



خانه چشم به راه نوروز نشسته‌اند، نوروزی که با خودش سلامتی و سعادت و رزق و روزی می‌آورد و چه خوب بود که گوشت هم بود. بن‌های پوشاک دستشان بود و مددجویان، خوشحال، در حال تحویل گرفتن بسته‌های پوشاک بودند. کاش قلم می‌توانست آن همه شور و شادی را روی برگه سفید کاغذ نقاشی کند. کمی آن طرف‌تر چشمم به خانم (ب) یکی دیگر از مددجویان خیریه افتاد او همراه با پسر کوچکش آمده بود. حمل بسته‌های مواد غذایی و پوشاک برایشان سخت بود. اما با اشتیاق بسته‌ها را جابه‌جا می‌کردند. خواستم کمکشان کنم که خانم (ب) با آن دست‌های جوان، اما پینه بسته دستم را گرفت و

با خوشحالی گفت: زحمت نکش. خودمون می‌بریم. به چشمانم زل زد و با اشتیاق ادامه داد: می‌بریمش خونه جدید، خونه‌ای که با کمک رایحه گرفتیم. خندید و من هم با خوشحالی و خنده‌اش شاد شدم.

غوغایی بود

چه هم‌همه‌ای برپا بود. چه شور و هیجانی و چه بهشتی می‌شد خانه تک‌تک این عزیزان سختکوش. خانه‌هایی که روزها و شب‌های همه

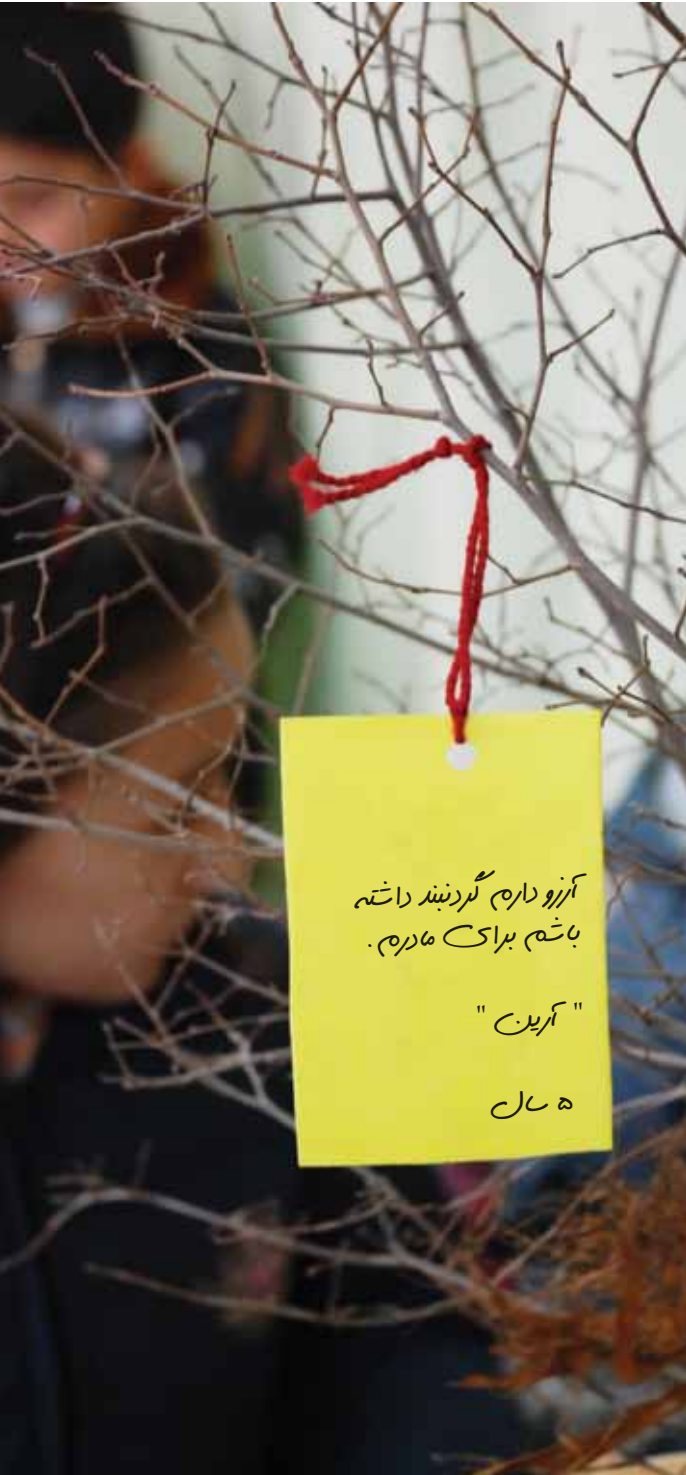
فردا را باید با دست‌های بسازی

به آرزوها فکر نکن

«کاش می‌شد به آرزوها فکر نکرد»، اما نه همیشه و نه به همه آرزوها. این آرزوها و پیگیری و تلاش برای تحقق آنهاست که فردای من و تو را می‌سازند. اما باید توجه کرد که فقط فکر کردن به آرزوها، نمی‌تواند به تحقق آنها کمک کند. رسیدن به آرزوها، نیازمند گام‌های استوار است، قدم‌هایی که ما را در زندگی پیش می‌برد. اگرچه فکر کردن به آرزوها در بسیاری از مواقع، خود باعث پیشرفت، تلاش و برداشتن گام‌های استوار از سوی ما می‌شود، اما اگر بخواهیم که فکر کنیم و تنها به فکر کردن به آرزوها دل خوش کنیم، نمی‌توان به فردایی بهتر امید داشت. برای همین است که می‌گوییم: کاش می‌شد به آرزوها فکر نکرد.

کاش ...

کاش می‌شد به آرزوها فکر نکرد، به این همه آرزوهای دست‌یافتنی که فقط و فقط همت من و تو را می‌طلبد. آن هم چه همتی؟ فقط ای کاش دلمان به درد بیاید. کاش می‌شد به آرزوها فکر نکرد. کاش می‌شد به جای فکر، کاری کرد، قدمی برداشت و اندکی از آنچه هستیم و از آنجا که در آن ایستاده‌ایم، قدمی پیش‌تر بگذاریم. کاش می‌شد آن گردنبندی که به آرزوی دست‌نیافتنی یک بچه کوچک تبدیل شده است تا با دستای خود، آن را به گردن مادرش بندازد، از نامه آویخته به درخت آرزو بیرون بیاید. کاش می‌شد دست‌های ظریف و پر حسرت بچه‌ای، برای گرفتن آن دراز شود که بزرگترین آرزویش حتی دغدغه‌ی ما هم نیست. زیرا میان جهان ما و جهان آن کودک، فاصله‌های بسیاری وجود دارد، فاصله‌هایی



آرزو دارم گردنبند داشته
باشم برای مادرم.

"آرین"

۵ سال

که رایحه تلاش می‌کند آن را از میان بردارد. باوجود این هنوز می‌توان گفت، ای کاش

دلم برای درخت آرزو می‌سوزد. چه توانی دارد این درخت که زیر بار این همه آرزوی بلند، اما سنگین، دوام می‌آورد. سنگین که می‌گویم، دلم به سنگینی ابر بهار می‌شود، ابری که آماده باریدن است و سیاهی‌اش نوید زندگی است. می‌خواهم فریاد بزنم و بگویم: آخر این هم شد آرزو!

ای کاش کمی دردمند می‌شدیم و این دردها را احساس می‌کردیم. البته فقط احساس و نه تجربه و یا لمس. ای کاش خودمان را جای تمام آن آرزوهای کوچکی که روی شاخه‌های درخت سنگینی می‌کند، می‌گذاشتیم .

من هم دلم می‌خواهد یک آرزو داشته باشم. من هم دلم می‌خواد آرزویم را به درخت آرزو گره بزنم تا شاید برآورده شود و گره‌ای از من و نه فقط زندگی‌ام، گشوده شود.

چشم‌هایم را می‌بندم و از ته دل آرزو می‌کنم که «ای خدا من را منشور خیر قرار بده».

آرزوی بزرگم را به شاخه درخت گره می‌زنم.





دست‌های آسمونی

یادم می‌آید یه جایی، یه روزی که غصه داشت دلم رو آب می‌کرد، از مادرم پرسیدم:

– خدا ما رو می‌بینه؟

مادر، دستی کشید به سرم و با اطمینان گفت:

– همیشه.. خدا همیشه ما رو می‌بینه.

به آسمون نگاه کردم و پرسیدم:

– دستش می‌رسه که به ما کمک کنه؟

مادرم با پشت دستش اشک‌هاشو پاک کرد و با اطمینان گفت:

– آره که دستش می‌رسه.

با تعجب گفتم:

– از اون بالا؟ از اون دورا؟

مادرم دست‌هایش رو به آسمان بلند کرد و با بغض گفت:

– دست‌های وسیله واسه خدا روی زمین زیاده.... هرچند،

یدالله فوق ایدیهم

به مادرم نگاه کردم و سعی کردم باور کنم که دست‌های خدا روی زمین زیاده

حالا الان یه جایی، یه روزی، اگه کسی گفت دست خدا روی زمین زیاده من یکی که خیلی زود باور می‌کنم.

چون دست حمایت‌گر تو رو دیدم که روی زمینی.

چه‌قدر دوست دارم که یه روزی، یه جایی، وسیله خدا، دست خدا باشم روی زمین.





باسمه تعالی

فرم حمایت مالی بنیاد نیکوکاری رایحه

شماره عضویت

نیم نانی گر خورد مرد خدا بذل درویشان کند نیم دگر

مشخصات فردی	نام : نام خانوادگی : نام پدر:
	تاریخ تولد : / / ۱۳..... وضعیت تأهل : تعداد فرزندان :
	تلفن تماس : و Email :@.....
	نشانی :
شیوه همکاری	☐ پرداخت نقدی مبلغ : ریال به صورت آزاد ☐ یکبار ☐ ماهیانه ☐ سه ماه یکبار ☐ سالانه
	☐ حمایت ماهیانه از فرزند با پرداخت مبلغ بین ۳۰ تا ۶۰ هزار تومان مبلغ هر فرزند ریال تعداد فرزندان نفر
	☐ پرداخت کمک هزینه دانشجویی هر ترم حدود ۵۰۰ هزار تومان تعداد دانشجویان نفر
چنانچه امکان کمک های دیگری غیر از موارد مندرج در جدول پشت برگه مقدور است، ذکر بفرمایید :	

تذکرات :

- لطفاً در پرداخت های مستمر ، نیت خود را صرفاً بر امور خیر تخصیص داده و از نیت صدقات واجب و وجوه شرعی نظیر خمس و از این قبیل خودداری نمایید .
- در صورتی که سطر اول جدول فوق را انتخاب کرده اید و تمایل دارید مبلغ پرداخت شده توسط شما در موارد خاصی مصرف شود ، خواهشمند است معین فرمایید . بدیهی است در غیراینصورت ، مبالغ دریافتی ، با توجه به نیازها و تشخیص بنیاد ، مصرف می شود:

.....

تاریخ و امضا:

• لطفاً برگه حمایت را داخل پاکت قرار دهید و برای ما به آدرس رایحه ارسال نمایید





